

## فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال هشتم- شماره ۲۶- زمستان ۱۴۰۲- ص ۲۵۵-۲۸۶

### ماهیت ساختار روابط بین الملل و متاثر از تغییر نوع بازیگران

اشکان فتاحی<sup>۱</sup>

#### چکیده

در دهه‌های اخیر، شاهد افزایش نقش بازیگران غیردولتی مانند سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی و سازمان‌های غیردولتی در نظام بین‌الملل بوده‌ایم. این تحولات، موضوعات جدیدی مانند حقوق بشر، محیط زیست و تجارت بین‌الملل را به عرصه حقوق بین‌الملل وارد کرده است. بازیگران جدید در نظام بین‌الملل، خواهان حقوق و تعهداتی متناسب با نقش و جایگاه خود در این نظام هستند. این امر منجر به پیدایش قواعد و هنجارهای جدید در حقوق بین‌الملل شده است. تحول بازیگران نظام بین‌الملل، بر فرایندهای وضع، اجرا و تفسیر حقوق بین‌الملل نیز اثر گذاشته است. نظام بین‌الملل در حال تحول دائمی است و این تحولات، بازیگران و ساختارهای قدرت را نیز دگرگون می‌کند. حقوق بین‌الملل به عنوان مجموعه‌ای از قواعد و هنجارهای حاکم بر روابط بین‌دولت‌ها، از این تحولات بی‌تأثیر نیست. تحول بازیگران نظام بین‌المللی، منجر به پیدایش موضوعات و چالش‌های جدیدی در حقوق بین‌الملل می‌شود. بازیگران جدید در نظام بین‌الملل، خواهان حقوق و تعهداتی متناسب با نقش و جایگاه خود در این نظام هستند. تحول بازیگران نظام بین‌الملل، منجر به دگرگونی در منابع و قواعد حقوق بین‌الملل می‌شود. و بر فرایندهای وضع، اجرا و تفسیر حقوق بین‌الملل اثر می‌گذارد.

**کلمات کلیدی:** تحول بازیگران نظام بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، موضوعات جدید حقوق بین‌الملل، بازیگران جدید حقوق بین‌الملل، قواعد و هنجارهای جدید حقوق بین‌الملل، فرایندهای حقوق بین‌الملل.

<sup>۱</sup> - کارشناسی ارشد حقوق بین‌الملل.

## مقدمه

نظام بین‌الملل در حال تحول دائمی است و این تحولات، بازیگران و پویایی‌های حاکم بر آن را نیز دستخوش تغییر می‌کند. این دگرگونی‌ها، به‌طور ناگزیر، بر ماهیت و توسعه حقوق بین‌الملل نیز اثر می‌گذارند. در کنار دولت‌ها، بازیگران جدیدی مانند سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چند ملیتی، و سازمان‌های غیردولتی (سمن‌ها) در عرصه بین‌الملل ظهور یافته‌اند. این بازیگران جدید، خواهان ایفای نقش فعال‌تر در تدوین و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل هستند و در حال به چالش کشیدن انحصار دولت‌ها در این زمینه هستند.

جهانی شدن، به هم پیوستگی و وابستگی متقابل کشورها در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منجر شده است. این امر، نیاز به قواعد و هنجارهای حقوقی بین‌المللی را برای تنظیم روابط پیچیده و فراملی افزایش داده است. چالش‌های نوظهوری مانند تغییرات آب و هوایی، تروریسم، و جرائم سایبری، مرزهای سنتی بین دولت‌ها را درنور دیده و به مسائلی جهانی تبدیل شده‌اند. حل این چالش‌ها نیازمند همکاری و اقدامات جمعی در چارچوب قواعد حقوق بین‌الملل است. تحولات در افکار عمومی و ارزش‌های جهانی، منجر به تغییر در هنجارهای بین‌المللی شده است. برای مثال، تأکید فزاینده‌ای بر حقوق بشر، دموکراسی و حاکمیت قانون در سطح بین‌الملل وجود دارد. این تحولات هنجاری، قواعد حقوق بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. با توجه به موارد ذکر شده، می‌توان نتیجه گرفت که تحولات بازیگران نظام بین‌المللی، نقشی اساسی در توسعه حقوق بین‌الملل ایفا می‌کنند. این بازیگران جدید، با مطالبات و چالش‌های نوظهوری که به وجود می‌آورند، قواعد و هنجارهای حقوق بین‌الملل را به تکامل و پویایی وا می‌دارند.

## ۱- نظام بین‌الملل به عنوان سیاست بین‌الملل: بازیگران اصلی دولت

### ۱-۱- دولت

پاسخ سؤال «دولت چیست؟» به این مسأله باز می‌گردد که اساساً ربط مفهومی دولت با دیگر مفاهیم سیاسی، مثل حاکمیت، حکومت، جامعه، اجتماع و عامه مردم چگونه است. بر اساس نوع روابطی که میان این مفاهیم فرض می‌شود، تعاریف و دیدگاه‌های مختلفی راجع به دولت شکل گرفته است. (شجاعی زند، ۱۳۹۶، ۴۳) در گفت‌وگوهای عمومی، مفهوم دولت را در معناهای گوناگون به کار می‌برند بسیاری از نویسندگان، مفاهیم «دولت» و «حکومت» را به یک معنا استعمال می‌کنند. (وینسنت، ۱۳۹۶، ۵۷) به عبارت دیگر، در پاره‌ای از تعاریف، دولت مترادف با حکومت و در برخی تعاریف، صفت مشخص‌کننده و یکی از عناصر آن بیان شده است. (عالم

، ۱۳۹۴، ۱۳۶) از مجموع تعاریفی که درباره‌ی دولت ارائه شده، می‌توان به‌طور خلاصه به تعریف‌های زیر اشاره کرد:

۱- تعریف حقوقی: دولت واحدی است که ویژگی‌های جمعیت، حکومت، سرزمین و حاکمیت را داشته باشد.  
۲- تعریف فلسفی: دولت دارای یک هدف اصلی است. در این تعریف، با مفاهیمی چون ویژگی‌های ضروری و بسنده دولت، کمال مطلوب، دولت خوب یا دولت کامل روبه‌رو هستیم. از لحاظ فلسفی، سه مکتب فکری وجود دارد.

الف) دولت برای ایجاد هماهنگی میان اجزای گوناگون و ضروری جامعه به وجود آمده است  
ب) دولت در نتیجه قراردادی اجتماعی به وجود آمده است.

ج) دولت در نتیجه مبارزه میان نیروهای متضاد اجتماعی پدیدار شده است.

۳- تعریف سیاسی: دولت بر پایه‌ی کمال مطلوب فیلسوفان قرار ندارد؛ بلکه بر واقعیت‌هایی استوار است که در گذشته، اکنون و آینده وجود دارند. در این تعریف، گفته می‌شود که جامعه، از صورت‌بندی‌های بسیار ساده آن تا گونه‌های بسیار پیچیده‌اش، بر پایه تغییرات نظام تولید رشد یافته است. (عالم، ۱۳۹۴، ۱۳۸) اما به گونه‌ای دیگر می‌توان دو گونه تعریف از دولت ارائه داد؛ دولت خاص و دولت عام. دولت در زبان عامه‌ی مردم به معنای «هیات دولت»، «کابینه» یا تشکیلات و اداره‌های دولتی» می‌باشد. اما مفهوم دولت در علم سیاست و روابط بین‌الملل، دارای معنایی فراتر از آنچه گذشت می‌باشد. دولت، بزرگ‌ترین سازمان‌بندی گروه انسانی است؛ قدرت سیاسی در آن به جریان می‌افتد و عالی‌ترین تجلی قدرت نیز نام گرفته است. این اصطلاح در نزد علمای علم سیاست این گونه تعریف شده است: «دولت عبارت است از عده‌ای از مردم که در سرزمین مشخص به‌طور دائم اسکان دارند و دارای حکومتی هستند که به وضع و اجرای قانون اقدام می‌کنند و از حاکمیتی برخوردارند که به صورت روح حاکم و قدرت عالی آنها را از تعرضات داخلی و خارجی مصون می‌دارد. (جمالی، ۱۳۹۵، ۲۰۶)

## ۱-۲- پیدایش دولت

تعیین زمان پیدایش دولت در تاریخ بشر دشوار است و نمی‌توان تاریخ معینی برای آن ذکر کرد اما روشن است که روند یک نواخت تکاملی است که در آن عوامل زیادی ایفای نقش کرده‌اند. به نظر یکی از اندیشمندان، دولت، مانند دیگر نهادهای اجتماعی، به‌طور نامحسوس، از مبادی بسیار و شرایط گوناگونی پدیدار شده است که

هیچ تقسیم‌بندی قطعی ای نمی‌توان میان شکل‌های اولیه سازمان‌های اجتماعی که دولت نیستند و شکل‌های بعدی که دولت‌اند، به‌عمل آورد. (جمالی، ۱۳۹۵، ۲۰۹)

برخی دولت شهر یونانی را نخستین شکل دولت در اروپا دانسته‌اند که می‌توان خصوصیات مشترکی میان آن و دولت مدرن یافت برخی نیز گفته‌اند که تاریخ پیدایش دولت شهر به حدود ۸۰۰ تا ۵۰۰ قبل از میلاد باز می‌گردد. دولت شهرها در نتیجه‌ی اتحاد و گردهم‌هایی خانواده‌ها و قبایل در درون دژها پدید آمدند. مفهوم دولت تا سده شانزدهم رواج سیاسی نیافته بود. نخستین کاربرد آن در مباحث علمی، به ماکیاولی (۱۵۲۷ - ۱۴۶۹م) نسبت داده می‌شود. برای یونانی‌ها این مفهوم شناخته شده نبود. آنها به‌جای آن، واژه‌ی «پولیس» را به کار می‌بردند که می‌توان آن‌را «شهر - دولت» نامید. پیدایش دولت شهر به حدود ۵۰۰ تا ۸۰۰ سال قبل از میلاد باز می‌گردد. مفهوم دولت در بخش عمده‌ی اروپای سده‌های میانی نیز وجود نداشت. طی این دوره، موضوع تفکر سیاسی امپراتور و حکومت شاهزادگان بود. در پایان سده‌های میانه، به تدریج مفهومی از دولت پدیدار شد که گذشته از اصول، مفهوم طبیعی اقتدار ناب و ساده را پیدا کرد. (اسکینر، ۱۳۹۱، ۸۱)

### ۳-۱- عناصر تشکیل دهنده‌ی دولت

دولت به عنوان مهم‌ترین بازیگر سیاسی در صحنه‌ی سیاست بین‌الملل از چهار عنصر تشکیل شده است: مردم، سرزمین، حکومت و حاکمیت. در زیر به تجزیه و تحلیل هر یک از این عناصر از لحاظ اهمیت و نقش آنها در سیاست بین‌الملل می‌پردازیم.

مردم: کم و کیف جمعیت از لحاظ حقوقی تاثیر چندانی در ایجاد دولت ندارد امروزه دولت‌های کوچکی مانند بروئی بالغ بر ۲۱۸۰۰۰ نفر و دولت بزرگی مانند چین، بالغ بر یک میلیارد و دوست میلیون نفر جمعیت دارند. البته به محض این که عنصر قدرت را وارد حوزه‌ی مطالعه‌ی دولت و سیاست بین‌الملل کنیم، کم و کیف جمعیت نقش بسیار مهمی در رسیدن به اهداف و تعیین عرصه‌ی منافع ملی بازی می‌کند. هر قدر ترکیب جمعیت در یک کشور یک دست‌تر و همگون‌تر باشد، دولت از قدرت مانور بیشتری در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل برخوردار خواهد بود. در برخی از موارد تاکید بر جنبه‌ها و خصوصیات از جمعیت می‌تواند ساختار نظام سیاسی را دستخوش دگرگونی کند و به تبع آن جهت‌گیری‌های خاصی را در سیاست خارجی و تبیین منافع ملی سبب گردد. برای نمونه می‌توان به آلمان نازی که اساس حکومت خود را علایق نژادی اعلام نمود اشاره نمود.

سرزمین: از لحاظ حقوقی وسعت سرزمین، شرط تشکیل دولت به حساب نمی‌آید. به نحوی که امروزه سرزمینی مانند موریس که مساحت آن ۲۰۴۵ کیلومتر مربع است با کشور ایالات متحده آمریکا با وسعت بیش از

۹ میلیون کیلومتر مربع، تفاوتی از لحاظ اطلاق نام دولت ندارد. اما در صحنه سیاست و روابط بین الملل و همچنین در حوزه مطالعاتی قدرت دولت‌ها، کم و کیف عامل سرزمین نیز مانند عامل جمعیت حائز اهمیت است. در چهارچوب نقش دولت به عنوان بازیگر عمده‌ی سیاسی در عرصه‌ی سیاست بین الملل، عنصر سرزمین باید از لحاظ موقعیت ژئوپولیتیک، وسعت، شکل هندسی، امکانات اقتصادی، وضع طبیعی، اوضاع اقلیمی، مرزبندی‌ها و نظایر آنها مورد توجه قرار گیرد. به عنوان مثال؛ وجود مرزهای آبی برای دولت بریتانیا این موقعیت مناسب را فراهم ساخت تا در طول ۹۰۰ سال هیچ دولتی نتواند به یک تهاجم موثر علیه این کشور دست بزند. (حیدری فر، ۱۳۹۹، ۸۱۸)

حکومت: گرچه شکل حکومت و کارکرد آن تاثیری در ماهیت حقوقی تاسیس یک دولت ندارد، هنگامی که سخن از قدرت دولت، تنظیم و اجرای سیاست خارجی و رفتار یک دولت در صحنه‌ی سیاست بین الملل به میان می‌آوریم مسلماً شکل حکومت در تامین خواسته‌ها و منافع و نیز تاثیرگذاری بر سیاست بین الملل نقش به‌سزایی را ایفا می‌کند. حکومت‌ها را بر حسب کارکرد، ایدئولوژی و ساختار به اشکال گوناگونی تقسیم می‌کنند. حاکمیت: این عنصر دولت را اغلب به معنای قدرت مافوق یا قدرت عالی به کار برده‌اند و گاه آن را با قدرت حکومت در آمیخته، به صورت قدرتی مطلق و غیر مشروط تعبیر کرده‌اند. از همین دیدگاه، در چهارچوب نظام بین المللی آن را به مفهوم «استقلال»، در نظام داخلی به معنای «آزادی» تعبیر کرده‌اند. رفته رفته با گسترش حقوق بین الملل و قبول همبستگی میان واحدهای سیاسی و همکاری میان آنها، حاکمیت مفهوم مطلق کلاسیک خود را از دست داد و علمای سیاست تعابیر گوناگونی از آن به دست داده‌اند. در مجموع، عناصر تشکیل دهنده‌ی دولت، یک کل تجزیه‌ناپذیر است و فقدان یا کاستی در هر یک از عناصر مزبور، موقعیت یک دولت را به‌عنوان یک واحد سیاسی، خدشه‌دار می‌کند. اهلیت برقراری ارتباط با سایر دولتها: موجودیت مدعی دولت بودن باید دارای توانایی ایجاد روابط بین المللی با سایر تابعان حقوق بین الملل باشد. این معیار ارتباط تنگاتنگی با شناسایی موجودیت مورد بحث، توسط سایر دولتها دارد. از این رو چالش برانگیزترین معیار تاسیس دولت، همین معیار است. شناسایی کشورها دارای دو مفهوم سیاسی و حقوقی است. در مفهوم سیاسی، هر کشور به معنای تمایل کشورشناسایی کننده به برقراری رابطه با کشور جدید است. بنابراین تا زمانی که یک دولت، دولت دیگر را به طور ضمنی یا آشکار به رسمیت نشناخته است، با آن ارتباط برقرار نخواهد کرد. در مفهوم حقوقی، شناسایی به معنای آن است که کشور شناسایی کننده معتقد است کشور تازه وارد، تمام شرایط را برای عضویت در جامعه بین الملل و تبعیت از حقوق و تکالیف بین المللی دارد. شناسایی برای دولت جدید یک سری آثار حقوقی را به دنبال خواهد

داشت که برخی از آنها عبارتند از شناسایی به دولت جدید وضعیت حقوقی می بخشد که در اثر آن شخصیت حقوقی بین المللی پیدا می کند و به عنوان دولت حاکم و عضو سازمان ملل شناخته می شود. روابط این دولت تابع هنجارهای حقوقی بین المللی مربوط به جنگ و صلح می شود. حق ذاتی دولت جدید برای مالکیت به رسمیت شناخته می شود. دولت جدید موضوع قانون عدم مداخله قرار می گیرد و تجاوز به حقوق آن صرفاً در چارچوب قوانین بین المللی امکان پذیر خواهد بود.

#### ۱-۴- قدرت سیاسی (حاکمیت و استقلال)

در هر جامعه قدرتهای گوناگونی اعم از قدرتهای مذهبی، حزبی، محلی وجود دارد. قدرت سیاسی قدرتی بلامنازع است که از دو جهت مادی و معنوی بر دیگر قدرتها اشراف یافته است مفهوم حاکمیت، نخستین بار در اواخر قرن شانزدهم و با اشاره به پدیده ی جدید دولت سرزمینی تدوین شد. این مفهوم در قالبی حقوقی به واقعیت سیاسی آن عصر یعنی ظهور قدرتی مرکزی که اقتدار خود را در زمینه ی قانونگذاری و اجرای قانون در داخل سرزمینی مشخص اعمال می کرد، اشاره می نمود. این اختیار، که در آن زمان، عمدتاً به سلطانی با قدرت مطلقه تفویض شده بود بر تمام نیروهای دیگری که در آن سرزمین بودند برتری داشت. شرط استقلال صراحتاً به مثابه معیار تاسیس دولت در کنوانسیون مونته ویدئو درج نشده است اما در خصوص اهمیت آن در بحث تشکیل دولت های تازه تا سیس تردیدی وجود ندارد. در خصوص مفهوم دقیق استقلال اتفاق نظر وجود ندارد اما بیشتر به معنی عدم وابستگی موجودیت مزبور به دولت یا دولتهای ثالث آمده است. (ممتاز، ۱۳۹۴، ۵)

#### ۱-۵- الزامات دولتها در نظام بین الملل

پس از جنگ دوم جهانی و تاسیس سازمان ملل متحد، نظام بین المللی تا حد زیادی قانونمند شد و دولتها در چارچوب این نظم نو به اصول جدیدی متعهد شدند. مشخصه های نظم نوین بین المللی در منشور سازمان ملل متحد تحت عنوان مقاصد و اصول ملل متحد مندرج شده است و دولتها متعهد به رعایت آن شده اند. ماده ۱ منشور سازمان ملل متحد، مقاصد ملل متحد را به قرار زیر ذکر نموده است:

۱- حفظ صلح و امنیت بین المللی و بدین منظور به عمل آوردن اقدامات دسته جمعی موثر برای جلوگیری و برطرف کردن تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز یا سایر کارهای ناقض صلح و فراهم آوردن موجبات تعدیل و حل و فصل اختلافات بین المللی یا وضعیت هایی که ممکن است منجر به نقض صلح گردد با شیوه های مسالمت آمیز و برطبق اصول عدالت و حقوق بین الملل

۲- توسعه روابط دو ستانه در بین ملل بر مبنای احترام به اصل تساوی حقوق و خود مختاری ملل و انجام سایر اقدامات مقتضی برای تحکیم صلح جهانی

۳- حصول همکاری بین المللی در حل مسائل بین المللی که دارای جنبه های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی یا بشردوستی است و در پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همگان بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان ....

۴- بودن مرکزی برای هماهنگ کردن اقداماتی که ملل جهت حصول این هدفهای مشترک معمول می دارند. همچنین ماده ۲ منشور، سازمان و اعضای آن را در تعقیب مقاصد مذکور در ماده اول، طبق اصول زیر متعهد نموده است.

سازمان بر مبنای اصل تساوی حاکمیت کلیه اعضاء آن قرار دارد. کلیه اعضاء به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته اند با حسن نیت انجام خواهند داد. کلیه اعضاء اختلافات بین المللی خود را به وسایل مسالمت آمیز به طریقی که صلح و امنیت بین المللی و عدالت به خطر نیافتد، حل خواهند کرد. کلیه اعضاء در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استفاده از آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مباینت داشته باشد خودداری خواهند نمود. کلیه اعضاء در هر اقدامی که سازمان بر طبق این منشور به عمل آورد به سازمان همه گونه مساعدت خواهند کرد و از کمک به هر کشوری که سازمان ملل متحد علیه آن اقدام احتیاطی یا قهری به عمل می آورد خودداری خواهند نمود. سازمان مراقبت خواهد کرد کشورهایی که عضو ملل متحد نیستند تا آنجا که برای حفظ صلح و امنیت بین المللی ضروری است بر طبق این اصول عمل نمایند (منشور سازمان ملل متحد)، هیچیک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی دارد در اموری که ذاتاً جزو صلاحیت داخلی هر کشوری است دخالت نماید و اعضاء را نیز ملزم نمی کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیشینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد آورد.

دولت مدرن واحد اصلی جامعه سیاسی در نظام بین الملل و مرکز به رسمیت شناخته شده اقتدار سیاسی است. همچنین دولت مدرن به عنوان مرجع اصلی مطالبه و وفاداری سیاسی ملت ها و معیار جهانی مشروعیت اقدام سیاسی در عرف بین الملل شناخته می شود و از حق انحصاری کاربرد مشروع ابزار خشونت برخوردار است. دولت از بدو پیدایش خود اشکال مختلف و متعددی پیدا نموده و به صورت دولت یکپارچه، چند پارچه نمود پیدا کرده است. با وجود تنوع در اشکال دولتها، آنها دارای وجوه مشترک و عمومی نظیر اقتدار عام و فراگیر، مقررات آمرانه، حاکمیت و استمرار دولت و عضویت غیر ارادی افراد هستند. دولت برای اینکه بتواند در جامعه

بین المللی جایگاهی داشته باشد باید دارای عناصری باشد که در مقررات بین المللی و بویژه کنوانسیون حقوق و تکالیف دولتها مندرج شده است. تنها دولتی که دارای جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت است و توانایی برقراری رابطه با سایر تابعان حقوق بین الملل را داشته باشد در نظام بین الملل پذیرش و دارای حقوق و تکالیف می شود. پس از تاسیس سازمان ملل متحد، دولتها در چارچوب مقررات این سازمان و بویژه منشور آن، متعهد به اصول و اهدافی شدند که جوهره نظام بین المللی کنونی را شکل می دهد و جامعه بین المللی را به پیش می برد.

## ۲- نظام بین الملل به عنوان روابط بین الملل: بازیگران اصلی دولت و بازیگران غیر دولتی

### وابسته

مجموعه اقدامات و کنش های متقابل واحدهای حکومتی و نهادهای غیر دولتی و همچنین روندهای سیاسی میان ملت ها را روابط بین الملل می گویند. (جمالی، ۱۳۹۵، ۲۰۸)

نظریه پردازی درباره روابط بین الملل را می توان تا یونان و هند باستان و سپس در قرون وسطی و دوران مدرن (از رنسانس تا دوران روشنگری و بعد از آن) دنبال کرد. البته عده ای که روابط بین الملل را بر اساس روابط میان واحدهای ملی تعریف می کنند، این پدیده و مطالعه آن را به جهان "وستگالیایی" یعنی از سال ۱۶۴۸ به بعد نسبت می دهند. پایه های اساسی روابط بین الملل، بعد از پیدایش سیستم کشوری در اروپا در قرن هفدهم و بعد از قرارداد ۱۶۴۸ وستگالیا ریخته شد و با انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹ تکامل یافت. (موسی زاده، ۱۳۹۰، ۱۹۰)

پدیده روابط بین الملل در دهه سوم قرن بیستم، ابتدا به عنوان یک رشته دانشگاهی در دانشگاه های آمریکا مثل هاروارد و کلمبیا و بعد از جنگ جهانی دوم شکل مشخص تری به خود گرفت. دانشمندان این رشته چهارچوب های مفهومی متفاوت خود را بر اساس مبانی فرانظری مختلف ارائه کردند. از اواخر دهه ۱۹۳۰ وجود تعارض در دیدگاه های نظری در این حوزه مورد توجه قرار گرفت و به یکی از مشخصه های پایدار رشته روابط بین الملل تبدیل شد. (مشیرزاده، ۱۳۸۵، ۲)

برخی صاحب نظران، که تحت تأثیر متفکران علوم سیاسی و حقوق دانها قرار دارند، معتقدند که عناصر نظریه پردازی در این رشته، در آثار حقوق دانانی چون "گروسیوس"، "پوفندر" و محققانی همچون "اراسموس"، "سالی"، "ماکیاولی"، "هیوم"، "روسو" و یادداشت های سیاستمدارانی مثل "بیسمارک" یافت می شوند. (قوام، ۱۳۹۴، ۴)

این گونه از روابط (بین الملل) تا قبل از جنگ جهانی اول، اغلب بر کادر اروپایی استوار بوده و قدرت های تعیین کننده جامعه بین المللی، دولت های بزرگ اروپایی بودند و عمده ترین مسائل آن عصر مثل "مستعمرات"،



"جنگ و صلح"، "بلوک‌بندی و اتحادیه‌سازی"، "حل و فصل بحران‌ها" و "اقتصاد بین‌الملل" بستگی به اراده آنان داشت، اما بعد از جنگ جهانی اول زوال این ساختار آغاز شد و طی دو دهه، اروپا از دور خارج شد و نظم نوین دیگری بر جامعه بین‌الملل حکمفرما شد. (جمالی، ۱۳۹۵، ۱۷)

تفاوت روابط بین‌الملل، سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی در این است که روابط بین‌الملل مجموعه اقدامات حکومت‌ها در عرصه بین‌الملل و فعالیت‌های شرکت‌ها و مؤسسات غیردولتی را شامل می‌شود؛ اما سیاست بین‌الملل، به رفتار دولت‌ها و عکس‌العمل یا پاسخ دولت‌های دیگر اشاره دارد و در واقع تنها به عملکرد دولت‌ها محدود است و این در حالی است که سیاست خارجی، دربرگیرنده تصمیم‌های یک دولت در عرصه روابط خارجی است (جمالی، ۱۳۹۵، ۲۱۰).

روابط بین‌الملل که رشته‌ای از علوم اجتماعی است، شامل روابط موجود بین دولت‌ها و حکومت‌های جامعه بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی است. روابط بین‌المللی که دربردارنده تمامی داد و ستدها و تعاملات بین واحدهای سیاسی (دولتها) و سازمان‌های بین‌المللی و مؤسسات غیردولتی است، را می‌توان این گونه برشمرد:

۱. روابط موجود سیاسی و خارجی بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی جهان
  ۲. روابط موجود اجتماعی، اقتصادی و بازرگانی بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی جهان
  ۳. روابط موجود نظامی و دفاعی بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی جهان
  ۴. روابط موجود فرهنگی بین دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی جهان
  ۵. روابط سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و دفاعی بین سازمان‌های بین‌المللی، سازمان‌های ملل متحد و سازمان‌های وابسته به آن و سازمان‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی جهان
  ۶. سایر روابط و همکاری‌های متقابل، که بین بازیگران صحنه بین‌المللی موجود بوده یا به وجود می‌آید.
- (جمالی، ۱۳۹۵، ۲۱۵)

روابط بین‌الملل توسط عناصر و عوامل بین‌المللی به وجود می‌آیند. اهم بازیگران صحنه بین‌الملل که در این جریان نقش دارند از این قرارند:

۱. امپراطوران، پادشاهان، رهبران، رؤسای جمهور، نخست‌وزیران و سایر مقامات عالی هر کشور، برابر قانون اساسی، با قبول ملت آن سرزمین به عنوان رئیس کشور صاحب اختیار و قدرت مافوق سیاسی و نظامی هستند.
۲. دولت‌ها و هیئت حاکم که بعد از رئیس کشور، مقامات و مناصب بعدی را دارا هستند.
۳. سازمان‌های عالی وزارت‌خانه‌ها، مسئولین و مقامات اقتصادی، بازرگانی، سیاسی و دیپلماسی صاحب اختیار و گروه‌های ذی‌نفوذ دول و ملل که عامل اجرایی اراده ملی هر کشور هستند.

۴. رهبران ادیان و مذاهب.

۵. سازمان ملل متحد و ارکان اصلی و سازمان‌های وابسته آن.

۶. شرکت‌های چندملیتی و واحدهای عظیم بازرگانی جهانی و حمل و نقل بین‌المللی. (امیری، پیشین، ۵۴)

برخی از مهم‌ترین انگیزه‌های به‌وجودآورنده روابط بین‌الملل که بر اثر اراده و تصمیم عوامل، عناصر و بازیگران صحنه بین‌المللی ناشی می‌شود، را می‌توان اینگونه ذکر کرد:

۱. دوقطبی شدن صحنه بین‌الملل و رقابت‌های جهانی تسلیحاتی و اتمی دو ابرقدرت (آمریکا و شوروی

سابق)

۲. ایدئولوژی‌های مذهبی، سیاسی، نژادی، ناسیونالیزم و مکاتب مختلف سیاسی

۳. پیشرفت و توسعه تکنولوژی

۴. اتکاء، همبستگی، وابستگی اقتصادی، سیاسی، نظامی فرهنگی سازمان‌ها و دول بین‌المللی به همدیگر

۵. پیشرفت خارق‌العاده علوم الکترونیک و ارتباطات

۶. افزایش عضویت تعداد کشورهای مستقل در سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌الملل

۷. تزايد جمعیت کره زمین و عمیق‌تر شدن شکاف زندگی جوامع بین‌المللی

۸. ایجاد نهضت‌های آزادی‌خواه و استقلال‌طلب در جوامع تحت سلطه

۹. توازن قوای سلاح‌های اتمی دو ابرقدرت و توسعه و پیشرفت تسلیحات نظامی بین قدرت‌های بزرگ

دیگر جهان و ترس متقابل از جنگ جهانی سوم

۱۰. وقوع دو جنگ جهانی اول و دوم، جنگ‌های منطقه‌ای و سایر اختلافات بین‌الملل

۱۱. نابرابری‌های وضع زندگی مردم کشورهای پیشرفته با وضع ناهنجار مردم کشورهای فقیر و عقب‌مانده.

(امیری، پیشین، ۱۷)

چهار الگوی کلیدی و مهم در حوزه‌ی مطالعه روابط بین‌الملل به چشم می‌خورد:

۱. سنت لیبرالیسم انگلوساکسون؛ این الگو که مرحله‌ی آرمان‌گرای مطالعات روابط بین‌الملل است، بلافاصله

بعد از جنگ جهانی دوم آغاز شد و تقریباً یک دهه ادامه داشت. مرحله‌ی ایده‌آلیستی در مطالعات روابط بین‌الملل

که در تفکر روشنفکرانه "وودر و ویلسون" در پیدایش جامعه ملل و دیوان بین‌المللی دادگستری تجسم یافت،

نظریه مردم‌سالارانه دموکراتیک غربی را عامل صلح و صورت‌های استبدادی و نظام‌های دیکتاتور را عامل جنگ

می‌داند. این مرحله نسبت به معادله پدیده روابط بین‌الملل، رهیافتی تاریخی و قانونی دارد.

۲. الگوی مارکس و لنین؛ این ره‌یافت به تبیین قدرت سیاسی، علل جنگ و مناقشه و کل پدیده روابط بین‌الملل، برحسب نیروهای اقتصادی زیربنایی پرداخت. اساس این الگو را جبر اقتصادی و هسته‌ی اصلی آن را اقتصاد سیاسی تشکیل می‌دهد. نظریه اقتصاد سیاسی، قدرت سیاسی را عامل جنگ و مناقشه معرفی کرده و کل پدیده روابط بین‌الملل را پدیده‌ای اقتصادی می‌داند.

۳. سنت واقع‌گرا (معطوف به قدرت)؛ این سنت، حاصل مستقیم جنگ جهانی دوم بود؛ که می‌کوشید با نقد آرمان‌گرایی و آرمان‌شهرگرایی دهه‌های قبل از خود، میان آرزو و واقعیت، مرز روشنی بکشد، در واقع قدرت را به‌عنوان هسته اصلی در کانون اندیشه خود قرار می‌دهد. معتقدین به این نظریه، با تمایز قائل شدن میان سیاست داخلی و بین‌المللی (خارجی)، دولت‌های ملی و تصمیم‌گیران آن‌ها را مهم‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل انگاشتند و روابط بین‌المللی را به‌منزله تلاشی برای کسب قدرت در نظر گرفتند.

۴. رویکرد پست رئالیست؛ این الگو از دهه ۱۹۶۰ به بعد معمول شد و به انتقاد از رویکرد رئالیستی پرداخت. مضامین اصلی این الگو را، مدل‌های علوم رفتاری مانند مدل‌های تحلیل رویدادها، تعامل و جریان اطلاعات، تحلیل تصمیم‌گیری، تئوری بازی، استراتژی بازدارندگی و ارتباط سیاست خارجی یا داخلی تشکیل می‌دهد. پروفیسور مولانا در بررسی این چهار الگو، معتقد است که هنوز الگویی جایگزین الگوهای موجود نشده و به‌جز الگوی اول، سه الگوی دیگر دارای اشتراکاتی هستند از جمله:

۱. هر سه الگو در مطالعه روابط بین‌الملل قدرت مدارند.
۲. ارتباطات و عوامل فرهنگی را تابع و روساخت سیاست، اقتصاد و فن‌آوری می‌دانند.
۳. به دولت ملت (یا دولت جامعه) به‌عنوان یک دولت سیاسی اعتقاد دارند.
۴. به موارد قابل اندازه‌گیری، تجربی و ملموس توجه داشته و اساس عمل بازیگران عرصه روابط بین‌الملل را دست‌یابی به منابع ملموس و ناملموس قدرت می‌دانند.

منابع ملموس قدرت عبارتند از: اقتصاد، فن‌آوری، سیاست، محصولات فرهنگی و آموزشی و امکانات نظامی و منابع ناملموس عبارتند از: سیستم‌های ارزشی و اعتقادی، ایدئولوژی، دانش و مذهب. البته الگوی حاکم بر نظم جهان در روابط بین‌الملل اغلب برپایه‌ی ملاحظات هابزی روابط دولت و جامعه (یعنی امکان تأسیس جامعه با حضور قدرت نهادهای دولتی)، استوار است.

نظریه‌های روابط بین‌الملل را به‌طور کلی می‌توان تحت سه مقوله دسته‌بندی کرد:

الف) نظریه‌های همکاری؛ شامل تبیین روابط و رفتار دولت‌ها براساس فرضیه همکاری. در این مقوله، تئوری‌های هم‌گرایی، کارکردگرایی، وابستگی متقابل، تحقیقات صلح، ارتباطات و ... قرار می‌گیرند.

ب) نظریه‌های منازعه و کشمکش؛ دربرگیرنده تئوری‌های تحلیل منازعات، بازدارندگی، توازن قوا و بازی‌هاست.

ج) نظریه‌های نظام بین‌الملل؛ که تئوری‌های سیستم‌ها و وابستگی، ذیل آن قرار می‌گیرند. (جمالی، پیشین، ۲۱۵)

وابستگی متقابل: این نظریه که درصدد تبیین کاهش کارآیی قدرت نظامی در روابط بین‌الملل و گسترش همکاری بین دولت‌ها برای رسیدن به دنیایی باثبات بود، ریشه در طرز تفکر بین‌الملل‌گرایانه یا انترناسیونالیستی داشت؛ که بر مبنای آن، امور دنیا به‌طور عینی در جهت جهانی شدن است و این جریان عینی در روندهای سیاسی به‌شکل همکاری بین دولت‌ها منعکس می‌شود و در عین حال جریانی مثبت و در راستای صلح و رفاه بیشتر جهانی است. تئوری وابستگی متقابل بر این نکته اساسی مبتنی است، که در سیستم بین‌المللی معاصر، مسائل اقتصادی و رفاهی، جایگزین مسائل سیاسی و امنیتی شده و از این‌رو زور و خشونت نمی‌تواند کارآیی مناسب در روابط اقتصادی بین دولت‌ها داشته باشد؛ بلکه برعکس، مذاکره و چانه‌زنی و ارتباطات متقابل می‌تواند، منافع اقتصادی و تکنولوژیکی طرفین را تأمین کند. (مشیرزاده، ۱۳۹۴، ۲۲۱)

نظریه بازی‌ها: براساس این نظریه عرصه روابط میان دولت‌ها مانند صفحه شطرنج است و دولت‌ها و دولتمردان به مثابه بازیگرانی هستند، که در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و برد و باخت در این بازی، بستگی به مهارت، حدس نزدیک به واقع، اطلاعات و ... دارد. این نظریه درصدد است تا با بیان استراتژی و سیاست‌های مختلف در یک شرایط مشخصی، منطقی‌ترین و عقلانی‌ترین سنجش را انجام دهد.

هم‌گرایی: این تئوری درصدد تبیین هم‌گرایی به‌ویژه هم‌گرایی منطقه‌ای در اروپاست. این تئوری، ضمن تجربه و تحلیل پدیده‌گرایی (هم‌گرایی به معنای وحدت و ادغام نهادهای ملی در مراکز فراملی، که پدیده‌ای رایج در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم بوده) چگونگی توسعه و گسترش آن را در سطح بین‌الملل نشان می‌دهد. (جمالی، ۱۳۹۵، ۲۱۵)

نظریه ارتباطات دویچ: نظریه ارتباطات کارل دویچ بر آنست که شاخصه همه اجتماعات، وجود حجم چشم‌گیری از مبادلات میان اشخاص است. وی جوهره مردم را وجود ارتباطات دانسته و معتقد است، علاوه بر ارتباطات اجتماعی، تبادلات اقتصادی نیز مردم را به هم پیوند می‌دهد. (مشیرزاده، همان، ۴۱)

وابستگی: این نظریه در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل مطرح است و درصدد است ساختار قدرت، وابستگی پیچیده میان بازیگران بین‌المللی را تجزیه و تحلیل کند و ضمن رد نظریه نوسازی، نظر مارکس (که معتقد بود سرمایه‌داری در همه جا ممکن است توسعه یابد) را به چالش طلبید. براساس این تحلیل وابستگی، وضعیتی است،

که از خارج، به دولت‌های جهان سوم تحمیل می‌شود و علت توسعه‌نیافتگی این کشورها، وابستگی ساختاری آن‌ها در درون نظام سرمایه‌داری است. بنابراین در چهارچوب این نظریه، فرایند پیرامونی شدن جنوب، در نظام سرمایه‌داری جهان، تحت کنترل کارگزاران شمال و همکاری نخبگان جنوب است؛ که طی آن توسعه و توسعه‌نیافتگی، فرایند تجمع سرمایه به‌شمار می‌رود. (قوام، همان، ۱۱۳)

در روابط بین‌الملل، اصولی وجود دارد که هرگاه از طرف دول و جوامع بین‌المللی رعایت و اجرا شوند، صلح و امنیت و آسایش جهان برقرار می‌شود. برخی از این اصول عبارتند از:

۱. احترام به اصل تساوی حقوق و خودمختاری ملل
  ۲. احترام متقابل و رعایت نزاکت بین‌المللی دولت‌ها
  ۳. احترام به استقلال سیاسی دولت‌ها و حاکمیت ارضی کشورها
  ۴. عدم دخالت دولت‌ها در امور داخلی همدیگر
  ۵. توسعه همکاری دوستانه بین‌المللی دولت‌ها به‌منظور حل مشکلات
  ۶. همکاری دوستانه دولت‌ها با سازمان ملل متحد و سازمان‌های بین‌المللی وابسته به آن
  ۷. احترام به ادیان، مذاهب، عقاید بشر دوستانه و آزادی‌های اساسی و طبیعی افراد بشر.
- قواعد پایه روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند؛ که عبارتند از:
۱. قراردادهای و عهدنامه‌های دوران باستان قبل از میلاد
  ۲. عهدنامه و پیمان‌های قرون وسطی
  ۳. قراردادهای بعد از قرون وسطی
  ۴. منشور ملل متحد و اساسنامه دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه
  ۵. حقوق بشر و کنوانسیون‌های بین‌المللی مربوط به سازمان ملل متحد و ملل جهان
  ۶. معاهدات و پروتکل‌های دوجانبه و چندجانبه بین‌المللی
  ۷. حقوق دیپلماسی و روابط خارجی

۸. سایر قراردادهای و کنوانسیون‌هایی که مورد قبول سازمان ملل و سازمان‌ها و تشکیلات عظیم بین‌المللی هستند. (قوام، همان، ۱۱۳)

به طور سنتی، وقتی از سیاست در روابط بین‌الملل سخن گفته می‌شود، روابط میان دولت‌ها مطرح است، اما فراملی‌گرایی بر روابطی در ورای روابط دولت‌ها و میان بازیگرانی غیر از دولت‌ها تأکید دارد. این روابط و بازیگران، بر بازیگران دولتی و روابط میان آنها نیز تأثیر می‌گذارند. بازیگران غیردولتی، طیف وسیعی از وظایف

را بر عهده گرفته‌اند که در اغلب موارد، بدون رضایت اولیه دولت‌های میزبان، در مسایل داخلی آنها مداخله بشردوستانه نموده‌اند.

از آغازین دوران روابط میان کشورها که در قالب روابط بین الملل معنی پیدا کرده، قالب بندی، نظام مندی و در یک کلام قانونی کردن آن همواره مورد نظر بازیگران اصلی روابط بین الملل در طول تاریخ یعنی دولت‌ها بوده که در این میان برخی از نظریه پردازان (نئورئالیستها) دنیا را روابطی و قدرتی ارزیابی کرده و برخی دیگر (نئولیبرالها) رابطه را حقوقی دیده و معتقد به برتری حقوق بین الملل بر روابط بین الملل هستند. گسترش حقوق داخلی کشورها به عرصه روابط بین الملل در چارچوب حقوق بین الملل در گذاری بالغ بر دو هزار سال از منابعی چون حقوق طبیعی به حقوق الهی تا به عهدنامه‌ها، قراردادها، توافق نامه‌ها، رویه‌های حقوقی، کنوانسیون‌ها، رژیم‌ها و منشورهای سازمانهای بین المللی گسترش یافت و بازیگران اصلی روابط بین الملل نیز از دولت‌ها به مجموعه‌ای از دولت‌ها، اتحادیه‌ها، سازمانها و نهادهای بین المللی (دولتی - خصوصی) و نهادهای مردم نهاد توسعه یافته است. در نتیجه گسترش و تعمیق تعاملات بیشتری که به صورت وابستگی متقابل کشورها که در تعبیر جهانی شدن مستتر است روابط میان بازیگران دولتی و غیر دولتی چه در عرصه ملی و چه بین المللی ابعاد و گستره پیچیده تری به خود گرفته و لزوم حقوقی کردن این روابط اهمیت بسیاری یافته است. به تعبیر سازه‌انگاران حضور بازیگران و متغیرهای جدید در عرصه روابط بین الملل گرچه جایگاه دولت را تضعیف نموده ولی هنوز دولت بازیگر اصلی نظام حاکم بر روابط بین الملل بوده و حقوقی شدن نظام جهانی در پرتو فهم مشترک از تعامل میان نظام (رژیم) حقوقی داخلی کشورها و نظام (رژیم) حقوقی بین المللی و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر نهفته است. (صیادنورد، ۱۳۹۰، ۲)

### ۳- نظام بین الملل به عنوان روابط جهانی: بازیگران اصلی دولت و بازیگران غیر دولتی مستقل

جهانی شدن نه تنها موجب از بین رفتن تمایز بین درون و برون شده، بلکه موجبات تولید الگوهای جدید قدرت را فراهم آورده که متضمن تغییراتی عمیق در شیوه‌های رفتار بازیگران و نیز در ساختارهای توسعه یافته در جهان پیچیده کنونی بوده است (Walker, ۱۹۹۳, ۱۲). پیوندهای فرامرزی و ساختارهای چند لایه، چند سطحی و چند مرکزی قدرت در فضای مبتنی بر وابستگی متقابل، موجب شده که قدرت به گونه‌ای فزاینده در عرصه‌های بینابینی و فراملی سازمان یابد. در این رهگذر، جریان فراملی قدرت، به جای این که حول منافع ملی و کلان سازمان یابد، در بخش‌ها و عرصه‌های جزئی و خرد سازمان یافته، بدین ترتیب سازمان‌دهی قدرت به گونه‌ای فزاینده به صورت افقی و بر اساس عرصه موضوعی صورت می‌گیرد. با توجه به وجود دولت‌های متلاشی شده، یا دولت‌های از هم

پاشیده (Slaughter ۲۰۰۴، ۲۱) در عصر جهانی شدن، روابط افقی قدرت بین مرزهای ملی از اهمیت فزون تری برخوردار شده است. در این رهگذر، نوعی گذار به ابعاد نوظهور قدرت، اصالت یافتن مشخصه‌های فرهنگی، معنایی، هنجاری، گفتمانی و نامتقارن و اشاعه معانی غیرنظامی قدرت مانند قدرت اقتصادی، قدرت تکنولوژیک، قدرت بازیگری و قدرت اجماع سازی در عصر جهانی شدن، در حال رخ دادن است. ظهور بازیگران غیر دولتی از سازمان‌ها گرفته تا حتی افراد و نقش آفرینی آن‌ها در کنار دولت‌ها، یکی از ویژگی‌های دوران انتقالی در نظام بین‌الملل به شمار می‌آید. بدین ترتیب، منابع غیر نظامی قدرت و به‌ویژه قدرت اقناعی و گفتمان‌های تأثیرگذار جهانی در شکل‌گیری ساختار آتی روابط بین‌الملل نقش برجسته‌ای دارند. (بیگ زاده، ۱۳۹۵، ۴۵)

ارتقای نقش و گستره فعالیت سازمان‌های بین‌المللی بین‌الدول، نهادهای بخش خصوصی، نهادهای مالی جهانی و نهادهای مدنی بین‌المللی، موجب هم پیوندی دولت‌ها در نظام بین‌الملل شده، و وابستگی و نزدیک شدن دولت ملت‌ها به یکدیگر را سبب گردیده است. پیوستگی متقابل دولت‌ها به یکدیگر و تغییر ظرف فعالیت آن‌ها از تصدی‌گری به تنظیم‌کننده روابط بین نهادهای داخلی، منطقه‌ای و جهانی، موجب بروز نظم جهانی پساوستفالی از منظر مک‌گرو شده است. (Mc Grew, ۲۰۰۸، ۲۱) از چنین نظم متأثر از فرایند جهانی شدن، تعبیر مختلفی از قبیل جهان پساتاریخی، عصر پسا صنعتی، عصر انقلاب ارتباطات، جامعه فرا صنعتی، عصر اطلاعات، عصر-دیجیتال، موج سوم، عصر معرفت، جامعه شبکه‌ها، تمدن چهارم یا تمدن انفورماتیکی مطرح شده که نشانگر تغییر در ماهیت قدرت و نیز در نوع و تعداد بازیگران نظام بین‌الملل است.

### ۳-۱- تغییر در ماهیت قدرت

به‌طور کلی در عصر جهانی شدن، "قدرت برای" مبتنی بر رویکرد پلورالیستی به قدرت (به معنای استفاده از قدرت به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی والاتر) بر "قدرت بر" مبتنی بر رویکرد سلسله مراتبی به قدرت (به معنای تلقی دستیابی به قدرت و اعمال آن بر شهروندان به عنوان هدف خاص دولت‌ها) غلبه یافته، به گونه‌ای که پیشرفت، توسعه و مدرنیزاسیون در خدمت سعادت، رفاه و ثبات اجتماعی، ارزش‌های عمومی و منافع شهروندان قرار می‌گیرد و با توجه به اولویت "قدرت برای" "قدرت بر" از صحنه ظاهر به صحنه عقب حرکت کرده است؛ به‌علاوه، جنبه غیرمستقیم قدرت که در طولانی مدت خود را نشان می‌دهد، بر جنبه مستقیم قدرت که در کوتاه مدت و به‌صورت زود گذر خود را نمایان می‌سازد، ارجحیت یافته است. افزون بر این، جنبه غیر رسمی قدرت که خارج از کنترل دولت‌هاست و اولویت را بر پذیرش مخاطبان و افکار عمومی بین‌المللی قرار داده است، گاه

تأثیر‌گذاری بیشتری نسبت به جنبه رسمی قدرت دارد. ژوزف نای نیز معتقد است که سرشت قدرت در عصر کنونی به گونه‌ای تغییر یافته که قدرت نرم جایگزین قدرت سخت شده است (Nye, ۲۰۰۴, ۲۰۱۱)، که همین بیانگر ماهیت "نظام جهانی در حال تغییر" است. به‌رغم آن که استفاده از شیوه‌های سنتی قدرت توسط دولت‌ها به گونه‌ای فزاینده مشروعیت‌زدایی شده، واژه "قدرت هوشمند" به‌معنای استفاده از چماق و هویچ با بهره‌گیری از قدرت جذاب اقناع، در عین کاربرد قدرت سخت، یعنی نیروی نظامی و اقتصادی، اهمیت یافته است. واژه قدرت هوشمند که برای نخستین بار از سوی سوزان ناسل در مجله فارین افرز مطرح شده، حاصل ترکیب منطقی قدرت نرم و قدرت سخت در عصر جهانی شدن است. این ترکیب هوشمندانه، به تناسب نوع تهدیدها، منابع قدرت ملی و فراملی در اختیار، و شرایط عملیاتی محیط هدف بوده، و امری فرایندی و زمان‌بر است که نیازمند بهره‌مندی از اطلاعات صحیح، دقیق و بهنگام از حریف، محیط و فضای تهدید، ارزیابی صحیح و دقیق توانمندی‌ها، ظرفیت‌ها و منابع قدرت بالقوه و بالفعل قابل بهره‌برداری با منشأ ملی و فراملی است؛ همچنین، عقلانیت منطقی بازیگران با شناخت دقیق توانمندی‌ها و ظرفیت‌های خودی، انتخاب صحیح ابزارهای ممکن برای اعمال قدرت، تجمع و ترکیب منطقی و کارآمد ابزارها، از مصادیق قدرت نرم و قدرت سخت، ارزیابی صحیح نتایج و پیامدهای پس از عمل به‌منظور تکمیل دوره تأثیر‌گذاری تا رسیدن به وضع مطلوب و رهبری هوشمندانه محیط امنیتی متناسب با نوع، شدت، دامنه و پیامدهای بحران امنیتی است (Nossel, ۲۰۰۴, ۱۲).

قدرت هوشمند با شاخصه‌هایی از قبیل انتقال مفاهیم از طریق سازوکارهای رسانه‌ای، مدیریت و مهندسی افکار عمومی، تصویرسازی مطلوب یا بازسازی چهره و وجهه تخریب شده در فضای کنش داوطلبانه، حکمرانی موفق به روش اقناعی، جلب مشارکت و همکاری سایر کارگزاران و نهادهای بین‌المللی، ائتلاف سازی مکرر با کاربست قدرت نظامی برای کسب نفوذ در کنار بهره‌گیری از قدرت نرم، و سرانجام افزایش قابلیت‌های اقتصادی و استراتژیک، سنجیده می‌شود. از نظر جوزف نای، قدرت اقتصادی به‌عنوان قدرت نرم یا قدرت ساختاری محسوب نمی‌شود، زیرا دارای عناصر قدرت سخت شامل تهدید و اجبار، علاوه بر رشد و توسعه است. نای با تعبیری ملایم تلفیق قدرت اقتصادی با نظامی را مبتنی بر هنجارهای در حال تحول "حفاظت" و "حمایت" می‌داند. به‌رغم اهمیت قدرت هوشمند، نظر به این که این قدرت بر نوعی هماهنگ‌سازی بین قدرت سخت و نرم استوار است، و ماهیت آن بیشتر از جنبه نرم برخوردار است، قدرت نرم همچنان در عصر جهانی شدن اهمیت فزاینده‌ای دارد؛ زیرا جذابیت، ترغیب و اقناع ضمن تأثیر‌گذاری بر ایستارهای احساسی و روان‌شناختی مخاطبان، موجب خودجوش بودن قدرت از پایین به بالا گردیده، و این درحالی است که روزه‌روز نقش و اهمیت قدرت سخت مبتنی بر



تحمیل از بالا به پایین در حال کاهش است. گسترش منابع و شبکه‌های ارتباطی موجب شده که در عصر کنونی کنترل و مدیریت تصویر از اهمیت برخوردار شود. به گفته گالاروتی "جهان در حال تبدیل شدن به جهانی نرم‌تر است. در چنین فضایی، مشروعیت و اعتبار سیاست خارجی یک کشور بستگی زیادی به قدرت نرم ناشی از رشد اقتصادی و نظام دمکراتیک دارد" (Gallarotti, ۲۰۱۰, ۳۸). نای بر مفهوم قدرت هدایت و فرماندهی به معنای توانایی سیاست‌گذاران برای سهم شدن در ترجیحات و شکل‌دهی به اولویت‌های دیگر سیاست‌گذاران کشورها و تغییر رفتارهای دیگر دولت‌ها تأکید می‌ورزد. وی رویکرد خود را نوعی "واقع‌گرایی لیبرال" می‌نامد و معتقد است که به جای تأکید صرف بر "منافع ملی" نیاز به ارتقای نقش "ارزش‌ها" و ارائه خدمات عمومی به نظام بین‌الملل وجود دارد. از نظر نای، بسیاری از ابزارهای قدرت نرم (دیپلماسی عمومی، پخش اخبار، تبادل برنامه‌ها، کمک به توسعه، امدادسانی و مقابله با بلایای طبیعی و تماس‌های مقام‌های کشوری و لشکری با یکدیگر) حول حکومت‌ها می‌چرخد و هیچ راهبردی یا بودجه‌ای بدون دولت نمی‌تواند قدرت نرم را با قدرت سخت تلفیق کند تا به راهبرد "قدرت هوشمند" برسد (Nye, ۲۰۱۱:۲۲۶).

جوزف نای با تأکید بر نقش رسانه‌ها، بانک‌ها، تجار و بازارهای مالی فرا ملی، شکل‌گیری "قدرت شبکه‌ای" را امکان‌پذیر می‌داند؛ بدین معنا که با توجه به کاهش قدرت دولت و ارتقای نقش گسترده‌ای وسیع از بازیگران در "شبکه‌های پیچیده قدرت" متکثر و منعطف شدن ایدئولوژیو مدنی شدن سیاست جهانی، نوعی توزیع قدرت و پراکندگی و جابه‌جایی یا از جا در رفتگی قدرت به معنای منحصر نبودن قدرت به یک کشور قدرتمند، بلکه به تعداد بیشتری از بازیگران در عصر جهانی شدن، تحقق یافته که "فوکو" آن را ناشی از اهمیت گردش جریان‌های قدرت می‌داند. در این میان، اهمیت قدرت مجازی و شبکه‌های فرامرزی قدرت موجب شکل‌گیری قدرت ارتباطی یا رابطه‌ای میان بازیگران و کارگزاران شده؛ بدین معنا که اگر چهره اول قدرت، توانایی تصمیم‌گیری با تکیه بر منابع قدرت یا توانایی‌ها را داشته، و چهره دوم قدرت، توانایی تعیین دستور کار بین‌الملل و تأثیرگذاری بر سایر کنش‌گران، و چهره سوم قدرت، توانایی ساختاری به معنای شکل دادن به ترجیح‌ها و خواسته‌های دیگران با هدف ایجاد نتایج مطلوب را داشته باشد، چهره چهارم قدرت، به معنای توانایی گفتمانی یا مولد با تکیه بر قدرت اقناع و با اتکاء به قدرت شبکه‌ای (به‌جای قدرت انباشتی) چهره اجتماعی و ارتباطی خود را نمایان می‌سازد.

چنین قدرت کنش‌مندی بیشتر بر رفتار سایر کنش‌گران بین‌المللی تأثیرگذار است و بر توانایی تنظیم دستور کار جهانی و مهندسی ترجیح‌ها با اتکا به نهادسازی و تصویرسازی، و نیز به جنبه‌های مثبت ایجابی و جاذبه‌ای قدرت (شامل فرهنگ و ایدئولوژی) استوار است. قدرت تکوین گفتمان و تأسیس سوژه‌ها و اوژه‌های انسانی از طریق

گفتمان سازی و ایجاد رویه‌های گفتمانی، ائتلاف‌سازی کارکردی، گفتمان‌سازی ایدئولوژیک، فرهنگ‌سازی، هنجارسازی، نمادسازی، اسطوره‌سازی و نهادسازی برای ایجاد حوزه نفوذ و تأثیرگذاری در زمره مؤلفه‌های این قدرت گفتمانی یا مولد محسوب می‌شود. امروزه قدرت ارتباطی، عنصر پویای نظام بین‌الملل محسوب می‌شود که در اثر تعامل‌های فراملی و فرامرزی و توسط شبکه‌های بینامرزی و بیناحکومتی، به‌ویژه جامعه مدنی جهانی، سازمان می‌یابد؛ همچنین فرایند باز مهندسی قدرت فراتر از مرزهای دولت‌ها در حال شکل‌گیری است و قدرت به‌گونه‌ای فزاینده، هنوز در اشکال جدید و نطفه‌ای سیاست جهانی در حال تکوین است ( Rothman, ۲۰۱۱).

همکاری متقابل و کنش تعاملی دولت و نهادهای مدنی بر اساس نهادگرایی تعاملی و بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی برای انتقال مفاهیم هم‌بسته‌ساز و متقاعدکننده، از طریق اقدام‌ها و سیاست‌های نمادین در نظام مبتنی بر "وابستگی متقابل پیچیده" که در آن بازیگران دارای قابلیت‌های نامتقارن هستند، موجب اهمیت سرمایه ارتباطی و بالمآل قدرت ارتباطی شده است. در چنین جهان مبتنی بر وابستگی متقابل، کاربرد زور، بیشتر نتیجه‌ای منفی در پی دارد. در واقع، قدرت بین‌المللی باید مدنی شود و «قدرت برای» جایگزین «قدرت بر» شود تا مؤثرتر و مشروع‌تر در یک دنیای جهانی شده، عمل کند. از این‌روست که جهانی‌شدن موجب تحول در ماهیت و سرشت قدرت شده است.

### ۳-۲- تحول در نوع و تعداد بازیگران

جهان کنونی با ویژگی «معمای جدید امنیتی» از منظر "سرنی" شناخته می‌شود بدین‌معنا که دولت‌ها در حال شکل‌گیری مجدد در اثر پیوندهای پیچیده، فراملی و جهانی - محلی هستند که حتی رفتار دولت‌ها را نیز دچار تغییر ساخته است. جهانی‌شدن، منجر به ظهور و بروز سیاستی چند مرکزی و چند هسته‌ای گردیده که در آن دولت‌ها دیگر به‌عنوان بازیگران واحد در نظام بین‌الملل عمل نمی‌کنند، بلکه به بازیگران غیردولتی، فضای درگیر شدن در فرایندهای سیاسی فرامرزی، فراملی و جهانی - محلی را داده‌اند، تا آن‌جا که حتی شاهد مدنی شدن فرایندهای روابط قدرت هستیم. این مهم موجب شده که جاستین روزنبرگ از «امپراتوی جامعه مدنی» در عصر جهانی‌شدن سخن بگوید. به‌رغم این فرضیه که «جامعه مدنی جهانی» از «پایین به بالا» در حال توسعه است، اما روابط بین دولت‌ها هنوز بنیاد یا سنگ بنای سیاست جهانی را تشکیل می‌دهد. (Pin-Fat, ۲۰۰۵, ۲۳۶) با توجه به گشتار اساسی، ولی تدریجی در ساختار نظام بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن که تمایز بین درون و برون روز به روز

در حال کم‌رنگ شدن است، شاهد شکل‌گیری یک دولت دوگانه هستیم که هم چهره محاسبه‌پذیری و هم شفافیت را داراست.

با توجه به جابه‌جایی عمده در قدرت در عصر جهانی‌شدن، بازیگرانی از قبیل سازمان‌های مردم‌نهاد، نهادهای جامعه مدنی بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی یا فراملیتی، سازمان‌های بین‌المللی بین‌حکومتی (IGO) و رسانه‌ها و سندیکاها بین‌المللی، به گونه‌ای هم‌ردیف و هم‌عرض دولت‌ها قرار گرفته‌اند، که می‌توان سخن از قدرت افقی به جای قدرت عمودی به میان آورد. قرن بیست و یکم را می‌توان قرن "متکثرشدن نهادی" دانست. حکمرانی چندسطحی، گسترش رژیم‌های بین‌المللی، اهمیت نهادهایی از قبیل G20، نهادهای منطقه‌ای، نهادهای فراملی و تراکم شبکه‌های بین‌حکومتی، همگی دولت‌ها را در شبکه‌های قدرت قرار داده‌اند. (۷۶ Brenner, 2004, Slaughter, 2004) این تکثر بازیگران، موجب شده که اقدام‌های نهادی و فرایندهای سیاسی، بیش از پیش در فراسوی مرزهای جغرافیایی در هم تنیده شوند، که می‌تواند منجر به نبود انسجام در سیاست‌های بازیگران گردد. به‌رغم ناهماهنگی ناشی از تکثر نهادی، گاه شاهد تقارب بازیگران در واکنش به بحران‌ها و چالش‌های فزاینده فراملی هستیم. با وجود این، گشوده شدن گستره‌ای وسیع از فضاها برای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، ماهیت چند کارکردی و مرکزیت دولت-ملت را تحت‌الشعاع قرار داده و بنیاد قدرت سیاسی را از اساس دچار تحوّل ساخته است. این مهم موجب شده که دولت-ملت‌ها به تدریج توانایی خود را برای تبدیل "توانمندی‌ها" به "قدرت بر" و "قدرت برای" از دست بدهند. (Scholte, 1999, 87) از منظر "یان آرت شولت" نیز جامعه مدنی جهانی، موجب تغییر شکل جهان به گونه‌ای گردیده که متضمن ارتباطات فرامرزی و نقش‌آفرینی شبکه‌های نامتمرکز و فرامرزی با ویژگی الگوهای داوطلبانه، متقابل و افقی مبادله و ماهیت متنوع و پیچیده ارتباطات جهانی شده است. این شبکه‌ها از سرشت سیال، تغییرپذیر، منعطف و غیر سلسله‌مراتبی برخوردارند و تحرک آن‌ها از طریق تولید اطلاعات سازمان یافته، صورت می‌پذیرد (Scholte, 1999).

اهمیت بازیگران غیردولتی و ساختارهای غیررسمی قدرت در کنار بازیگران دولتی و ساختارهای رسمی و نقش‌آفرینی مردم و افکار عمومی و نهادهای مدنی، دوشادوش دولت‌ها به گونه‌ای است که "جامعه مدنی جهانی" از طریق شبکه‌های هوادار و در روابط نزدیک با رژیم‌های بین‌المللی اجتماعی مدار، به‌ویژه با موضوع‌هایی چون حقوق بشر و امنیت انسانی، موجبات ارتقای آگاهی بین‌المللی و نگرانی جامعه جهانی درباره مسائل عدالت اجتماعی، فقر، فساد و تبعیض را فراهم می‌آورد، و گستره‌ای از ارتباطات رسمی و غیررسمی را توسعه می‌بخشد. بدین ترتیب، جامعه مدنی بین‌المللی می‌تواند به‌عنوان نیروی رانشگر و حکمران عمده‌ای برای تغییر دمکراتیک

نظم جهانی عمل کند، در صورتی که در عین استقلال عمل از دولت و بازار، فضای فعالیت گری برای آن نیز فراهم آید. نظم جهانی دموکراتیک نمی تواند متکی به خودجوشی بازار آزاد یا حمایت گری قدرت دولتی باشد، بلکه باید جامعه مدنی جهانی اجازه سازماندهی خود در سطح جهانی را برای ایفای نقش عمده در حکمرانی جهانی دارا باشد. این جامعه مدنی، هم نیازمند بازار آزاد، و اقتدار جهانی است تا بتواند هم به کنترل حکومت، و هم بازار، مبادرت نماید. در این صورت، نظم جهانی دموکراتیک می تواند تضمین کننده همکاری مسالمت آمیز بین مردم کشورها بر اساس درک متقابل و منافع مشترک باشد، مشروط بر آن که جامعه مدنی جهانی بتواند نقش خود را به عنوان سردمدار "روشنگری جدید" در جوامع معرفتی کنونی، ایفا کند.

در چنین فرایندی، دولت های مدنی چندجانبه گرایی سربرآورده اند که اشکال پیچیده تعامل و همکاری را توسعه می بخشند؛ به علاوه، دولت رقابتی که به رقابت بین المللی اولویت می دهد و نیز دولت تنظیم کننده، جایگزین دولت مداخله گر شده است؛ همچنین "دولت حداقل" به پشتیبانی از فعالیت هایی می پردازد که می تواند در بستر جهانی مفید و موثر واقع شود.

بدین ترتیب، جهان در حال گذار کنونی، حالتی چندضلعی و چند وجهی دارد که از بازیگرانی متعدد تشکیل شده و به صورت افقی به تاثیر گذاری متقابل برای شکل دهی به نظم نوین انتقالی می پردازد. تکثیر ساختار قدرت و کثیرالاضلاع بودن آن، با توجه به انواع متفاوت بازیگران و ساختارها و تمایز بین سطح قدرت بازیگران در عرصه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و گفتگویی، موجب شده که رقابت میان الگوهای حکومتی از قبیل لیبرال دموکراسی و مردم سالاری دینی به جای ایدئولوژی های سیاسی از اهمیت قابل توجهی برخوردار شود. امکان نقش آفرینی جهان اسلام با توجه به قدرت گفتگویی آن و نیز افزایش نقش و جایگاه بازیگران منطقه ای مستقل در مقایسه با بازیگران فرامنطقه ای، به ویژه در پی گسترش امواج بیداری اسلامی از سال ۲۰۱۱ به بعد، موجب شده که در نظام تک- چند قطبی یا یک- چند مرکزی در حال گذار، جهان اسلام نیز در زمره این چند مرکز قرار گیرد. افزون بر این، در چنین نظام تک- چند قطبی، یک قدرت نمی تواند داعیه دار رهبری و ابرقدرتی در جهان باشد، بلکه احتیاج به همکاری و همیاری با سایر قدرت ها اعم از بین المللی و منطقه ای دارد. (۶۵، Gills, ۲۰۰۰)

می توان اذعان داشت که در دوران در حال گذار کنونی، به دلیل تاثیر جهانی شدن، شاهد تحول قدرت به سوی تلفیقی از غیرنظامی شدن، چندجانبه گرایی و مدنی شدن هستیم که توسط منطقه ای شدن تقویت شده است (۷۷،

Sheehan, ۲۰۰۸). در عین حال، روابط بین الملل از حالت قطبی شدن، رادیکال گرایی و یک جانبه گرایی خارج شده و به سوی اعتدال و هم پیوندی در حال سوق یافتن است.

### ۳-۳- تأثیر جهانی شدن بر کارکرد و فرایند نظام بین الملل

با توجه به اهمیت روندها، جریان‌ها و تحولات فرایندی در عصر جهانی شدن، می توان اذعان داشت که فرایندها در مقایسه با ساختارها، اهمیتی فزاینده یافته است. به طور کلی، در عصر جهانی شدن، سه فرایند عمده موجب تحول در نظام بین الملل شده است: نخست فرایندهای افقی مبتنی بر وابستگی متقابل جهان درهم تنیده کنونی؛ دوم فرایندهای از پایین به بالا بر نظام تصمیم گیری جهانی و سوم، تشدید الگوهای رقابت - همکاری در عرصه میان-کنش بازیگران که در ادامه به تشریح آن‌ها پرداخته می شود.

#### ۳-۳-۱- فرایندهای افقی مبتنی بر وابستگی متقابل پیچیده

جهان کنونی در حال تغییرات سریع و زودگذر است. اقتصاد جهانی، چشم انداز ژئوپلیتیک، محیط زیست و فناوری در معرض شرایط، به طور دائم در حال گشتار قرار دارند، و یکدیگر را در شبکه‌ای از تعامل‌های پیچیده تقویت کرده و متحول می سازند. در زمره روندهایی که جهان کنونی را تغییر می دهد، می توان به جهانی شدن اشاره کرد که از نظر کلاوس شواب (Klaus Schwab) با چهار ویژگی هم پیوندی و به هم پیوستگی فزاینده، شفافیت فزاینده، پیچیدگی فزاینده و آسیب پذیری فزاینده شناخته می شود (Schwab, ۲۰۱۲، ۴۳). واقعیت آن است که انقلاب در فناوری و ارتباطات، فعالیت جهانی شرکت‌های فراملیتی و شبکه‌های جهانی و گسترش جهانی سازمان‌های اقتصادی بین المللی (از قبیل بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان جهانی تجارت و ...)، موجب گسترش افقی اقتصاد جهانی و تعمیق عمودی وابستگی‌های متقابل در دنیای جهانی شده است. نظر به این که بازیگران و کنش گران فعال در این فرایند از جایگاه و موقعیت یکسان برخوردار نیستند، شاهد نوعی وابستگی متقابل نامتقارن و افقی شدن نظام بین الملل هستیم. (Jones, ۲۰۱۳، ۷۶)

شبکه‌ای شدن قدرت و اهمیت قواعد بازی فراملی از رهگذر تقویت رژیم‌های بین المللی و توسعه ترتیبات همکاری جویانه با تحقق فرایندهای رسمی و غیررسمی، موجب شده که علاوه بر دولت‌ها، سایر کنش گران فراملی و فروملی نیز به ایفای نقش موازی پردازند. با توجه به هم عرض بودن دولت‌ها، نهادهای جامعه مدنی بین المللی، سازمان‌های مردم نهاد بین المللی، شرکت‌های چندملیتی و رسانه‌های بین المللی، فرایندهای افقی در نظام بین الملل

در حال گسترش است. چند لایه شدن (محلی، ملی و فرامرزی) و چند بعدی شدن (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی، زیست محیطی و نظامی) حاکمیت ملی در اثر وابستگی متقابل، مبادلات فزاینده تجاری، ظهور و گسترش فضای مجازی، فشردگی زمان و مکان در فضای جغرافیایی و تفوق هنجارها و رژیم‌های بین‌المللی، بر معادلات بین‌المللی، موجبات فرسایش حاکمیت‌های محلی و کاهش نقش دولت - ملت‌ها در تدبیر قوانین جهانی و نظم بخشی به سیاست و اقتصاد بین‌الملل را در عصر پساوستفالی فراهم آورده است.

بر اساس مدل تار عنکبوتی جان برتون، با توجه به ارتباط بازیگران متفاوت با یکدیگر با اهداف و ابزارهای متنوع و اهمیت قدرت شبکه‌ای به جای قدرت انباشتی، فرایندهای افقی و روابط فراملی در نظام بین‌الملل، از اهمیت زیادی برخوردار شده است. مدل تار عنکبوتی معتقد است که دولت‌ها تنها بازیگران عمده در روابط بین‌المللی نیستند، بلکه تعامل‌های متعددی نه تنها بین حکومت دولت‌ها، بلکه بین دولت‌ها با سازمان‌های دولتی و بین‌المللی، سازمان‌های غیر دولتی (NGO) و نیز افراد و گروه‌ها برقرار است. تغییرات در عرصه فناوری، جریان آزاد ایده‌ها، کالاهای، سرمایه و خدمات در جهان مبتنی بر وابستگی متقابل، وجود دولت‌ها و بازیگران ناهمگن با اندازه‌های جغرافیایی و ترکیب جمعیتی و سطح قدرت متفاوت، موجب روابطی متنوع، پیچیده و نامتقارن و فراتر از مرزهای جغرافیایی جهانی شده است. به طور کلی در جهان مرتبط به یکدیگر، کشورها نیازمند همکاری در امور جهانی هستند. در این میان، تعامل‌ها و ارتباطات بین واحدهای مختلف در نظام جهانی محدود به رهبران دولت‌ها نیست، بلکه شهروندان نیز با داشتن منافع و علائق اجتماعی و اقتصادی مشابه، با یکدیگر تعامل برقرار ساخته‌اند، و خرده سیستم‌هایی را مجزا از سیستم تار عنکبوتی حکومت‌های خویش به وجود آورده‌اند. تعامل بین این خرده سیستم‌ها، جامعه جهانی را به مثابه تار عنکبوتی در یک نظام درهم‌تنیده و شبکه‌ای پیچیده قرار داده است. (۳۴، Burton, ۱۹۷۲).

پیچیدگی شرایط معاصر، افزایش تمایلات منطقه‌ای، اهمیت رژیم‌های بین‌المللی و هم‌پیوندی عمیق جوامع، موجب گشتار در ماهیت جامعه بشری و نظام بین‌الملل شده است. در این میان، نظام دولت‌های حاکم، جای خود را به نظام چند لایه و چند جانبه "حکمرانی جهانی" داده، به گونه‌ای که هویت‌های متعامل و وابسته به یکدیگر شامل دولت - ملت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای جامعه مدنی بین‌الملل، یک کل به هم پیوسته را در دنیای وابستگی متقابل تشکیل داده‌اند. این مهم، موجب بروز نوعی بی‌نظمی نوین جهانی شده که "رامونه" از آن به عنوان "ژئوپلیتیک سردرگم" تعبیر می‌کند (رامونه، ۱۳۷۷: ۱۱). شکل‌گیری هویت‌های متعدد در بالا و نقش آفرینی قبیله‌گرایی و قوم‌گرایی در پایین، در کنار کاهش نقش دولت - ملت‌ها، موجب شکل‌گیری الگوی جدید "نظم

و بی‌نظمی" شده است. در این رهگذر، در نظام در حال گذار کنونی، هویت‌ها و الگوهای چندلایه از انواع هویت‌ها در فرایندی تعاملی، به تکمیل یکدیگر می‌پردازند، در عین آن که در فرایندی تقابلی موجبات مُزمن شدن خشونت در پایین در عین کاستن از تهدید جنگ در بالا را فراهم می‌آورند؛ بنابراین در گشتار جهانی، به گونه‌ای شاهد توالی نظم و بی‌نظمی هستیم که در فرایند جایگزینی نظم جدید به جای نظم کهن، می‌تواند نوعی انهدام خلاق در عین تقارب برآیند تحقق یابد. این مهم، ناشی از آن است که ویژگی ارتباطات اجتماعی در عصر جهانی شدن نیز در حال تغییر است. در این شرایط، جنگ‌های جدید جهانی بین دولت‌ها، یا حتی جنگ‌های سرد فراگیر به طور عملی، غیرممکن شده است. الن مینک از این شرایط، به نوعی "بی‌نظمی پایدار" تعبیر می‌کند. (۲۹، Minc, ۱۹۹۳).

در این رهگذر، چند فرهنگ‌گرایی، فرایندهای متعارض را به گونه‌ای در پی دارد، که هم می‌تواند موجب افزایش آگاهی‌های میان‌فرهنگی، و هم احتمال هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بین هویت‌های فروملی شود، و هم در اثر تقابل، منجر به بروز منازعه‌هایی بین هویت‌های فروملی با یکدیگر، یا با دولت‌های ملی گردد. تأثیرگذاری جنگ‌ها و بحران‌های داخلی بر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، با توجه به رشد خشونت و تروریسم، افزایش منازعه‌های قومی، مذهبی و نژادی به ویژه در کشورهای فرومانده، شبه حاکمیت‌ها در اثر بی‌ثبات شدن رژیم‌های اقتدارگرا یا شبه اقتدارگرای شبه ناسیونالیست، جریان‌های جدایی‌طلبانه قومی فرا ملی و مذهبی، جنگ‌های بینامرزی و نیز جنگ‌های نامرئی مانند فقر، بیکاری، بی‌خانمانی، گرسنگی، سوء تغذیه، بیماری‌های واگیردار، شرایط نامطلوب بهداشتی، سرکوب و بهره‌کشی، تبعیض نژادی، ترورهای فیزیکی، نابرابری‌های سازمان یافته، اشکال مختلف خشونت، نقض حقوق شهروندی، انحطاط محیط زیست و زیست بوم بشری، فعالیت گروه‌های تروریستی به ویژه تروریست‌های پست‌مدرن که به بهره‌گیری از بیوتروریسم و سایر تروریسم (استفاده از فضای مجازی و فناوری رایانه‌ای برای حمله به اهداف) می‌پردازند، نیز موجب تأثیرگذاری بر نظم و ثبات منطقه‌ای و بین‌المللی و پیچیده‌تر و مزمن‌تر شدن چالش‌ها در عصر جهانی شدن گردیده است. (Szentesi, ۲۰۰۳, ۱۵, Tarrow)

به هم خوردن مرز بین حوزه‌های جغرافیایی و تأثیرگذاری متقابل درون و برون بر یکدیگر موجب شده که تحولات داخل کشورها بر تحولات برون مرزی و بالعکس تأثیرگذار باشد، و انواع بازیگران به مداخله و جاسوسی آشکار و پنهان در امور داخلی و حوزه‌های کنش دیگر بازیگران مباردت ورزند، اما با وجود این، منازعه‌های محلی و فراملی به هرج و مرج در نظام انتقالی بین‌الملل منجر نمی‌شود؛ زیرا، جنگ‌های بزرگ در عصر جهانی شدن رخ نمی‌دهند، بلکه جنگ‌های مقطعی، یا نیابت در نظام بین‌الملل به وقوع می‌پیوندد، به گونه‌ای که اقدام‌های موردی و

مقطعی از سوی بازیگران برای مهار چالش‌ها صورت می‌پذیرد و؛ دیگر این که، به دلیل پابندی بازیگران به یک سلسله ارزش‌ها، هنجارها و رژیم‌های بین‌المللی، این‌گونه منازعه‌ها به هرج و مرج در نظام بین‌الملل در حال گذار نمی‌انجامد. (Walker, ۱۹۹۲، ۵۴)

از سوی دیگر، افزایش ارتباطات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای منجر به تقویت فرامحلی شدن گردیده است. مهاجرت‌ها، دیاسپوراها و گسست‌ها در "دهکده جهانی" مک لوهان منجر به جهانی می‌شود که ویژگی آن "اکثریت اقلیت‌ها" است. انقلاب کشش و فشار، موجب تحول بنیادین در مدیریت اجتماعی شده است. در این میان، "جامعه مدنی فرامرزی" از اقتدار لازم برخوردار نیست، اما چنین به نظر می‌رسد که نقش مرکزی را در این فرایند ایفا می‌کند؛ به علاوه، گروه‌های ذی‌نفوذ، به صورت فرامرزی با یکدیگر در ارتباط هستند؛ همچنین، از رهگذر تأثیرگذاری افقی، مناطق بر یکدیگر، در نظام جهانی به همکاری با هم می‌پردازند که از آن به "بین منطقه گرایی" تعبیر می‌شود. در این میان، به رغم آن که ممکن است تعامل‌های چندلایه، جامعه بشری را به سوی "دهکده جهانی" به پیش نبرد، اما به سوی یک سیستم چندسطحی و چندمرکزی که بر روابط اجتماعی میان ملت‌ها استوار است، سوق خواهد داد. (Rosenau, ۱۹۹۷، ۱۲)

### ۳-۳-۲- فرایندهای از پایین به بالا

جهانی شدن موجب گردیده که بازیگران فروملی بتوانند از پایین به بالا بر نظام بین‌الملل تأثیر گذارند و امور محلی به اموری جهان شمول تبدیل شود، که از آن به "جهانی شدن از پایین" تعبیر می‌شود. تأثیرگذاری هویت‌های فروملی و خرده فرهنگ‌ها، به ویژه قومیت‌ها، از پایین به بالا موجب شده که خاص گرایی به تدریج بر عام گرایی، بازملی گرایی بر جهان وطنی، و نیروهای گریز از مرکز بر نیروهای گرایی به مرکز، تأثیرگذاری بیشتری داشته باشند. از این فرایند به جهانی شدن معکوس یا ناجهانی شدن، یا جهانی زدایی نیز تعبیر می‌شود. این مهم موجب گذار از مرکز به پیرامون یا انتقال از مرکزبودگی به حاشیه بودگی، از همگنی به ناهمگنی، از وحدت به کثرت، از انسجام به گسست، از مسائل کلان به مسائل خرد و از سیاست علیا به سیاست سفلا می‌شود. (۵۴، Brecher et al., ۲۰۰۰)

در این دوران انتقالی، مرز بین سیاست علیا و سیاست سفلا به گونه‌ای فرو ریخته که گاه مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌توانند ضمن غلبه بر موضوع‌های سیاسی و امنیتی، به عنوان موضوع‌های رده اول اهمیت قرار گیرند. در این فرایند تدریجی، با گذار از شرایط انقلاب کوهنی یا تغییر ناگهانی روبه‌رو نیستیم، بلکه شاهد تناوب یک



سری از تطبیق‌ها و سازگاری‌ها و در عین حال، جمع بین اضداد و امور تناقض‌ناهماهستیم، که می‌توانند از آمیختگی چندین مدل غالب صورت پذیرند. در دوران انتقالی نظام بین‌الملل، تلفیق منحصر به فرد ویژگی‌های مدل‌های مختلف انجام می‌گیرد که هر کدام برای یافتن جایگاه برتر در نظام بین‌الملل به رقابت برخاسته‌اند، اما هیچ‌کدام در استیلا بر دیگری توفیق نیافته‌اند. این مهم موجب شده که نظام بین‌الملل در حال گذار، از ویژگی غیرخطی، چندلایه و چندوجهی برخوردار باشد و انتقالی بودن آن به دو صورت متقارن و غیرمتقارن تحقق یابد. گذار متقارن به معنای رقابت بین بازیگران دولتی، نهادهای غیردولتی، شرکت‌ها، رسانه‌ها و افراد با توجه به از هم گسیختگی حاکمیت‌ها و انتقال آن به نهادهای فراملی و فروملی است، که در مقایسه با دولت‌ها از قدرتی نامتوازن و غیرهم‌سطح برخوردارند. در این میان، حتی شهروندان نیز از سطح تأثیرگذاری یکسان برخوردار نیستند، بلکه شهروندان محلی، ملی، جهانی و حتی مجازی علاوه بر نخبگان و فرانخبگان، در جریان آزاد کالاها، سرمایه‌ها، خدمات و اندیشه‌ها دارای سطح و میزان تأثیرگذاری متفاوتی بر روابط بین‌الملل هستند. رسانه‌ها اعم از رسانه‌های دیداری، شنیداری، مکتوب و مجازی نیز از نقش قابل توجه و نامتقارنی در مقایسه با دولت‌ها در زمینه تصویرسازی و شکل‌دهی به فراواقعیت یا فرا قدرت برخوردارند، به گونه‌ای که به جای زندگی تجربه‌ای، شاهد زندگی ترجمه‌ای از طریق فضای مجازی هستیم. با وجود این، نظام نوین بین‌المللی، هنوز به نقطه کانونی مشخصی نرسیده و نظم نوین، نهادینه نشده است. واقعیت آن است که به رغم آن که از نظر "مک گرو" در عصر جهانی شدن با گسترش ایده‌ها، اطلاعات، فرهنگ‌ها، وقایع و سنت‌ها روبه‌رو هستیم اما گسست، به عنوان محصول فرعی جهانی شدن، موجب گردیده که درخواست‌های فزاینده‌ای را برای هویت‌گرایی ملی و قوم‌مداری، به عنوان نیروهای مقاوم در برابر گسترش فرایند جهانی شدن، در بسیاری از جوامع بشری شاهد باشیم، به گونه‌ای که نواحی، شهرها و مناطق، علاوه بر دولت‌ها تأثیر عمده‌ای بر بخش وسیعی از جهان خواهند داشت. (Kotkin, ۱۹۹۲, ۴۳)

وجود خطر تهدید از پایین به بالا در اثر جنگ‌های داخلی بین‌المللی شده، منازعه‌های قبیله‌ای و دینی، تروریسم، خشونت مدنی در کشورهای توسعه‌یافته، فروپاشی یا تضعیف دولت‌ها و تبدیل آن‌ها به شبه حاکمیت‌ها یا دولت‌های فرومانده و نیز تجارت مواد مخدر از سوی گروه‌های مافیایی، موجبات تأثیرهای گسستی و منازعه‌آمیز بر نظام بین‌الملل شده است. (Cerny, ۱۹۹۸, ۵۹)

یکی از مهم‌ترین فرایندهای تأثیرگذار از پایین به بالا تأثیرگذاری منطقه‌گرایی بر جهانی شدن است. با توجه به ارتقای نقش و جایگاه مناطق به عنوان بازیگران نوین نظام بین‌الملل در نظام تصمیم‌گیری جهانی، منطقه‌گرایی باز

به‌عنوان راهبردی میانه در حدّ فاصل ناسیونالیسم و جهانی‌شدن، از قابلیت نقش آفرینی فرایندهای برخوردار شده است. دولت‌ها از طریق واردشدن در اتحادیه‌های منطقه‌ای، توان رقابتی و قدرت هم‌پیوندی خود را بیش از پیش افزایش می‌دهند، تا بتوانند با قابلیت بهتر در سطح جهانی به ایفای نقش پردازند. از این رو با توجه به ارتقای سطح تحلیل منطقه‌ای در روابط بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن، نیاز به باز تعریف رابطه بین فرایندهای منطقه‌ای و سطح وسیع‌تر بین‌المللی وجود دارد. دولت‌ها از طریق گشایش مرزهای ملی و اجرای تجارت آزاد و هم‌پیوندی بازارهای سرمایه‌ملی در عرصه منطقه‌ای، و نیز گشودگی به سوی بازارهای جهانی در عصر وابستگی متقابل، به تمرین ایفای نقش در عصر جهانی‌شدن می‌پردازند. در چنین فرایندی که از آن به منطقه‌گرایی نوین تعبیر می‌شود، کشورها در قالب "منطقه" و در چارچوب اقتصاد بازار آزاد به تعامل با کشورهای خارج منطقه مبادرت می‌ورزند. (۱۹۹۹، Mansfield: ۵۹۴)

بدین ترتیب، منطقه‌گرایی نوین و جهانی‌شدن، دو روی یک سکه محسوب می‌شوند که نه تنها با یکدیگر در تضاد نیستند، بلکه یکدیگر را تکمیل می‌کنند؛ به عبارت دیگر، نومنطقه‌گرایی، تمرینی برای خروج از ناسیونالیسم، توجه به نقاط مشترک و تعامل با بازارهای جهانی اقتصاد و بازیگران و نهادهای فرامنطقه‌ای از رهگذر همیاری دولت‌ها و نهادهای مدنی جهانی است. در این صورت، مناطق به‌عنوان بازیگرانی جدید در عرصه روابط بین‌الملل نه به‌عنوان جمعی از کشورها، بلکه به‌عنوان نهادهایی که دارای شخصیتی متفاوت از دولت‌های عضو تشکیل‌دهنده هستند، در فرایندهای بین‌المللی از سهم و تأثیرگذاری از پایین به بالا در عصر جهانی‌شدن برخوردارند. (۵۴، Schirm, ۲۰۰۲)

### ۳-۳-۳- تشدید الگوهای رقابت - همکاری

در شرایط و دوران گذار در مناسبات جهانی، به دلیل پیچیدگی و ابهام ذاتی و تغییرات محیط جهانی و تحول ماهیت قدرت و تنوع بازیگران، الگوی رقابت - همکاری بر مناسبات بازیگران حاکم شده، به گونه‌ای که رقابت‌ها بیشتر اشکال غیرنظامی به خود گرفته، گرچه از شدت و اهمیت حیاتی رقابت‌های نظامی قهرآمیز کاسته نشده است. ماهیت جهانی فرایندهای گوناگون به دوران انزواجویی داوطلبانه در روابط بین‌الملل پایان داده، و غیبت در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نه یک امتیاز، که نوعی نقطه ضعف و کاستی محسوب می‌شود. در این اوضاع و احوال، رویکرد چندجانبه‌گرایی و "همکاری - رقابت"، جای تقابل یا همکاری بی‌قید و شرط را گرفته، و بازی با حاصل جمع صفر، جایگاه خود را در مناسبات نوین جهانی از دست داده است. (ظریف در: کروویزمن، ۱۳۹۲)

در شرایط حاضر، همه کنش‌گران جهانی، صرف‌نظر از میزان قدرت خود، در پی شکل‌دهی به "وضع مطلوب" هستند و در مسیری از رقابت هنجاری، ارزشی و فرهنگی حرکت می‌کنند؛ بنابراین قدرت‌های بزرگ، متوسط و حتی کوچک، با داشتن ارزیابی صحیح از شرایط انتقالی و برنامه‌ریزی هوشمندانه برای استفاده از این شرایط، می‌توانند جایگاه جهانی خود را ارتقاء داده و قدرت و نفوذ خود را نهادینه و تثبیت کنند. در مقابل، آن دسته از کشورها که ارزیابی درستی از شرایط انتقالی و توانمندی‌ها و آسیب‌پذیری‌های خود ندارند، موقعیت و نفوذ خود را از دست داده و به حاشیه رانده می‌شوند.

براساس نظریه انتقال قدرت، با توجه به وابستگی و پیوستگی جهان سیاست به یکدیگر از نظر عمودی و افقی، درجات متفاوت و متغیر همکاری و رقابت بر روابط میان ملت‌ها حاکم است. در این رهگذر، پویایی از آن عواملی است که موجب تغییر در نظام بین‌الملل می‌شوند، که از آن جمله می‌توان به نرخ متفاوت رشد کشورها و تغییر قدرت نسبی ملت‌ها اشاره کرد که منجر به روابط جدید بین ملت‌ها و شکل‌گیری هویت‌های جدید می‌گردد. تعامل بین عناصر ساختاری و پویای قدرت، فعالیت‌های شبکه‌ای شرکت‌های فراملی در فرایند نظام تولید بین‌المللی و امکان‌پذیری انطباق بازیگران، اعم از دولت‌ها-ملت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و نهادهای جامعه مدنی بین‌المللی با محیط پیرامونی در دوران انتقال و گذار، می‌تواند بر نوع روابط همکاری‌جویانه یا رقابت‌آمیز کنش‌گران بین‌الملل تأثیر گذارد. در واقع در دوران گذار در نظام بین‌الملل، نگاه فراگیر و جامع و دقیق، جای خود را به فرایندی مقطعی و موردی می‌دهد. آنچه در این میان حائز اهمیت است، توانایی انطباق و انعطاف بازیگران، متناسب با شرایط متغیر و متحول بیرونی است. (Cerny, 2006, 87)

از جمله تأثیرهای جهانی شدن بر نظام بین‌الملل در دوران گذار دمکراتیزاسیون در سیاست، فروریختن موانع گسترش بازارها و دمکراسی است. با توجه به کاهش نقش دولت-ملت‌ها، پایان سیاست‌های سنتی و تحقق انقلاب تکنولوژیک، بازارها و سیاست‌ها برای نخستین بار دست در دست یکدیگر فعالیت می‌کنند تا بشریت را به سوی صلح و سعادت رهنمون سازند. بدین ترتیب، جنگ و تهدید به جنگ در زمره عوامل فرعی و ثانوی تأثیرگذار بر روابط بین‌الملل قلمداد می‌شوند؛ زیرا دمکراسی‌ها به جنگ یکدیگر نمی‌روند و فرایند تجارت آزاد، وعده سود به همگان می‌دهد.

با توجه به اهمیت نهادها، رژیم‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، چندجانبه‌گرایی جایگزین یک جانبه‌گرایی شده است. این چندجانبه‌گرایی اعم از رسمی و غیررسمی است، به گونه‌ای که نهادهای چندجانبه غیررسمی از جمله مجمع

جهانی اقتصاد در داووس و مجمع عمومی جهان در رودس، که با حضور شخصیت‌های اجتماعی، نهادهای جامعه مدنی و شرکت‌های چند ملیتی به عنوان بازیگران جدید روابط بین الملل بر گزار می‌شود، اهمیت دیپلماسی چندجانبه غیررسمی را افزایش داده است. در کنار این فرایند، افزایش اهمیت بازیگرانی از قبیل O2G و Brics (مشکل از برزیل، روسیه، هند، چین و افریقای جنوبی) که به بومی‌سازی روند جهانی شدن پرداخته‌اند، به موازات تقسیم کار سه‌گانه در نظام جهانی بین سازمان ملل متحد (به‌عنوان نهاد برقرارکننده صلح بین‌الملل)، کارگزاری‌های تخصصی ملل متحد (به‌عنوان نهادهای برقرارکننده توسعه اجتماعی) و بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی (به‌عنوان نهادهای تسهیل‌کننده توسعه اقتصادی و رونق تجارت جهانی) موجب گردیده که نظام بین‌الملل انتقالی از ویژگی چند بعدی، چند وجهی و چند لایه‌ای برخوردار باشد که در آن ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درهم آمیخته شده‌اند، و تغییر در ساختارهای فناوری و قرارگرفتن همگان در یک مکان در عرصه محیط مجازی و قلمداد شدن دانش و اطلاعات به‌عنوان کالای راهبردی، و نیز اهتمام جامعه جهانی به توسعه پایدار، موجب تحقق "جهانی‌شدن‌های جدید" و نیز "جهانی‌شدن پایدار" گردیده است. (Vercelli, ۲۰۰۶) نوع نگاه به هنجارها و قواعد موجود در روابط بین‌الملل با توجه به حاکمیت رژیم‌های بین‌المللی، به تعبیر "استانلی هافمن"، موجب حاکمیت نظام بین‌الملل معتدل شده است. در چنین نظامی (بین‌الملل معتدل) با توجه به افزایش شکاف طبقاتی در درون جوامع و افزایش شکاف بین فقیر و غنی در سطح بین‌المللی (بین جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته) و دوپارگی یا شکاف فرهنگی، اطلاعاتی و اقتصادی، شاهد "تعامل نقادانه" بازیگران هستیم.

به کارگیری سیاست اندیشه مبتنی بر دانایی و تفکر و اندیشه، علاوه بر عرضه ایده‌های سیاسی، مفهوم‌سازی و هنجارسازی، موجب تحقق چشم‌انداز مثبت "قدرت مدنی" یا "قدرت برای" در عرصه‌های حساس، به‌ویژه و در زمینه‌های دارای گستره فرامرزی و تفوق آن بر جایگاه سنتی "قدرت بر" شده است، به گونه‌ای که در دوران درحال‌گذار کنونی، شاهد رقابت نظام‌های معرفتی و الگوها و سبک‌های مختلف زندگی هستیم.

## نتیجه‌گیری

در دنیای پویای امروز، نظام بین‌المللی شاهد تحولات عمیقی در عرصه بازیگران و ساختار قدرت خود است. ظهور بازیگران جدید غیردولتی، افول قدرت دولت‌ها، و پیچیدگی فزاینده مسائل جهانی، چالش‌ها و فرصت‌های نوینی را برای حقوق بین‌الملل به ارمغان آورده است. این پایان‌نامه به بررسی تأثیر این تحولات بر توسعه حقوق بین‌الملل می‌پردازد. در گذشته، دولت‌ها به عنوان حاکمان مطلق در نظام بین‌المللی شناخته می‌شدند و حقوق

بین‌الملل عمدتاً بر روابط میان آنها تمرکز داشت. با این حال، در دهه‌های اخیر، شاهد ظهور طیف گسترده‌ای از بازیگران غیردولتی بوده‌ایم که در عرصه بین‌المللی فعالیت می‌کنند. این بازیگران شامل سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چند ملیتی، سازمان‌های غیردولتی (سمن‌ها) و حتی افراد هستند. این بازیگران جدید در حال ایفای نقش فزاینده‌ای در تدوین و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل هستند و به طور فزاینده‌ای در فرآیندهای تصمیم‌گیری بین‌المللی مشارکت می‌کنند. افول قدرت دولت‌ها نیز عاملی مؤثر در تحول حقوق بین‌الملل بوده است. دولت‌ها به طور فزاینده‌ای با چالش‌هایی مانند جهانی شدن، مهاجرت و تغییرات آب و هوایی مواجه هستند که به تنهایی قادر به حل آنها نیستند. این امر منجر به افزایش همکاری بین‌المللی و اتکا به هنجارها و قواعد بین‌المللی برای رسیدگی به این چالش‌ها شده است. پیچیدگی فزاینده مسائل جهانی نیز بر توسعه حقوق بین‌الملل تأثیر گذاشته است. مسائل جهانی امروز به ندرت در چارچوب‌های سنتی دولت-ملت قابل حل هستند و غالباً نیاز به راه‌حل‌های چندجانبه و مبتنی بر هنجارهای بین‌المللی دارند. این امر منجر به پیدایش شاخه‌های جدیدی از حقوق بین‌الملل، مانند حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و حقوق محیط زیست شده است. با افزایش تعداد و تنوع بازیگران در نظام بین‌الملل، شاهد تکثرگرایی در منابع و رویه‌های حقوق بین‌الملل هستیم. این امر، نظام حقوق بین‌الملل را از حالت تمرکزگرایی سنتی خارج کرده و به سمت سیستمی پویا و چند صدایی سوق داده است. بازیگران غیردولتی مانند سمن‌ها و شرکت‌های چند ملیتی، در حال ایفای نقش فعال‌تر در تدوین و اجرای قواعد حقوق بین‌الملل هستند. این امر، به افزایش مشروعیت و کارایی نظام حقوق بین‌الملل کمک می‌کند. چالش‌های نوظهوری مانند تغییرات آب و هوایی و تروریسم، نیازمند هنجارها و قواعد جدید حقوقی در سطح بین‌الملل هستند. تدوین این هنجارها، مستلزم همکاری و گفتگوی بین تمامی بازیگران ذینفع در نظام بین‌الملل است. تأکید فزاینده‌ای بر حقوق بشر در قواعد و هنجارهای حقوق بین‌الملل وجود دارد. این امر، به ارتقای حقوق و آزادی‌های افراد در سطح جهانی کمک می‌کند. در نهایت، می‌توان گفت که تحولات بازیگران نظام بین‌الملل، فرصت‌ها و چالش‌های جدیدی را برای توسعه حقوق بین‌الملل به وجود می‌آورد. درک صحیح این تحولات و پیامدهای آنها، برای فعالان حقوق بین‌الملل، سیاست‌گذاران و تمامی ذینفعان در نظام بین‌الملل ضروری است. تحول بازیگران نظام بین‌الملل، تأثیری عمیق بر توسعه حقوق بین‌الملل داشته است. این تحولات، منجر به پیدایش موضوعات، چالش‌ها، قواعد و هنجارهای جدید در حقوق بین‌الملل شده است. درک صحیح این تحولات، برای فهم نظام حقوقی حاکم بر روابط بین‌الملل در دنیای امروز ضروری است.

## منابع و ماخذ:

### الف : کتب

۱. اسکینر، کوئنتین؛ و دیگران، فلسفه‌ی سیاسی معاصر (دولت و جامعه)، ترجمه‌ی موسی اکرمی، تهران، وزارت امور خارجه، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۲. جمالی، حسین؛ تاریخ و اصول روابط بین‌المللی، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۹۵.
۳. رامونه، آگناسیو، آیا جهان به سوی هرج و مرج می رود، ترجمه‌ی پریچهر شاهسونند، تهران، انتشارات عطا، ۱۳۹۷.
۴. شجاعی زند، علی‌رضا؛ مشروعیت دینی و اقتدار سیاسی دین؛ تهران، تبیان، چاپ اول، ۱۳۹۶.
۵. صیاد نورد، مجید، تعامل حقوق و روابط بین‌الملل از منظر تئوری سازه‌انگاری، دانشگاه گیلان، ۱۳۹۰.
۶. عالم، عبدالرحمان؛ بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ سیزدهم، ۱۳۹۴.
۷. قوام، عبدالعلی؛ روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۸. مشیرزاده، حمیرا؛ تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت، چاپ دوم، ۱۳۹۵.
۹. موسی زاده، رضا، سازمان‌های بین‌المللی، تهران، بنیاد حقوق میزان، ۱۳۹۵.
۱۰. ممتاز، جمشید و رنجبریان، امیرحسین، حقوق بین‌الملل بشردوستانه مخاصمات مسلحانه داخلی، نشر میزان، چاپ اول، بهار ۱۳۹۴.
۱۱. وینسنت، اندرو؛ نظریه‌های دولت؛ ترجمه‌ی حسین بشریه، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۶.

### ب : مقالات

۱۲. بیگ زاده، ابراهیم، سازمان ملل متحد، محاکم کیفری بین‌المللی، تئوری و عمل، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۸، تابستان - زمستان ۱۳۹۵.
۱۳. حیدری‌فر، محمدرئوف؛ نقش و جایگاه سرزمین در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، وزارت امور خارجه، سال ۲۴، ۱۳۹۹.

### ج: منابع لاتین

۱۴. **Rosenau, J. N. 2002.** "governance in a new global order," in D. Held and A. Mc Grew (eds) governing globalization: power, Authority and global governance, Cambridge: polity press.
۱۵. Brenner, Neil. *New State Spaces: Urban Governance and the Rescaling of Statehood* (New York and Oxford: Oxford University Press), 2004
۱۶. Brenner, Neil, Bob Jessop, Martin Jones, and Gordon MacLeod (eds). *State/Space: A Reader* (Malden, MA and Oxford: Blackwell), 2003.
۱۷. Burton, John W., *World Society*, Cambridge University Press, 1972.
۱۸. Cerny, Philip G. "Plurality, Pluralism, and Power: Elements of Pluralist Analysis in an Age of Globalization", in Rainer Eisefeld, ed., *Pluralism: Developments in the Theory and Practice of Democracy* (Opladen: Barbara Budrich), 2006a, pp. 81-111
۱۹. Cerny, Philip G. "Globalisation and the Transformation of Power", in: Mark Haugaard & Kevin Ryan, eds., *Power: The Development of the Field (State of the Art) Series*, International Political Science Association, Research Committee on Political Power, and Barbara Budrich: Leverkusen Opaladen, Berlin, 2012, pp. 187-215.
۲۰. *Relations: A Synthesis of Realism, Neoliberalism, and Constructivism* (Cambridge and New York: Cambridge University Press), 2010.
۲۱. Gills, Barry K. (ed.), *Globalization and the Politics of Resistance* (London: Palgrave Macmillan), 2000.
۲۲. Keohane, Robert O. and Joseph S. Nye, Jr, *Power and Interdependence* (Boston: Little, Brown), 1977.
۲۳. Kotkin, Joel, *Tribes: How Race, Religion and Identity Determine Success in the New Global Economy* (New York: Random House), 1992.
۲۴. Mansfield, Edward D. And Milner, Helen V, "The New Wave of Regionalism"; *International Organization*; Vol. 53, No. 3, 1999.
۲۵. Minc, Alain, *Le nouveau Moyen Age* (Paris: Gallimard), 1993.
۲۶. Nossel, Suzanne, "Smart Power", *Foreign Affairs*, Vol 83, Issue 2 (Mar/Apr ۲۰۰۴), p. ۱۳۲.

۲۷. Pin-Fat, Véronique, "The Metaphysics of the National Interest and the 'Mysticism' of the Nation State: Reading Hans J. Morgenthau", *Review of International Studies*, vol 31, no. 2 (Summer), 2005, pp. 217-236
۲۸. Rosenau, James N, *Along the Domestic-Foreign Frontier: Exploring Governance in a Turbulent World* (Cambridge: Cambridge University Press), 1997.
۲۹. Rothman, Stephen B, "Revising the Soft Power Concept: What Are the Means and Mechanisms of Soft Power?" *Journal of Political Power*, vol. 4, no. 1 (January), 2011, pp. 49-64
۳۰. Schirm, Stefan A, *Globalization and the New Regionalism: Global Markets, Domestic Politics and Regional Cooperation*, London: Polity Press, 2002.
۳۱. Scholte, Jan Aart "Global Civil Society: Changing the World?" *CSGR Working Paper No. 31/99*, Centre for the Study of Globalisation and Regionalisation (CSGR), UK, University of Warwick, 1999.
۳۲. Sheehan, James J, *Where Have All the Soldiers Gone? The Transformation of Modern Europe* (Boston: Houghton Mifflin), 2008.
۳۳. Slaughter, Anne-Marie, *A New World Order* (Princeton, NJ: Princeton University Press), 2004.
۳۴. Szentes, T, *World Economics 1. Comparative Theories and Methods of International and Development Economics*, Akadémiai Kiadó, Budapest, ۲۰۰۲.
۳۵. Tarrow, Sidney , *The New Transnational Activism* (Cambridge: Cambridge University Press), 2005.
۳۶. Vercelli, Alessandro , "New Globalizations and Sustainability", *Ethical Choices*, Siena, Italy, May 5-6, 2006.
۳۷. Walker, R.B.J, *Inside/Outside: International Relations as Political Theory*(Cambridge: Cambridge University Press, 1992.